

مروری بر لوح مبارک سلطان ایران*

منوچهر سلمان پور

لوح مبارک سلطان ایران که از کلک اطهر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم خطاب به ناصرالدین شاه قاجار^۱ عزّ نزول یافته مطوّل‌ترین خطاب مبارک به ملوک و سلاطین و اقطاب فکر و دین می‌باشد و به راستی یکی از شاهکارهای قلمی حضرت بهاءالله محسوب می‌گردد که در ایام اقامت مظهر ظهور کلی الهی در مدینه ادرنه شرف صدور یافته و از سجن عکا به ایران ارسال گشته است. این لوح عظیم به کرات در کتب و مجلّات امریه چاپ شده و به صورت کامل بدون مطلع در ضمن سوره هیکل که از یراعه جمال اقدس ابهی نازل به طبع رسیده است.^۲

آغاز و اختتام و محلّ و تاریخ نزول لوح مبارک سلطان ایران

این رقّ منشور چنین آغاز می‌گردد: «هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار. یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انّی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت نفسی فی سبيله» و با آیه: «نساءه تعالی بان یجعلک ناصرأ لامره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک انّه لهو المقتدر المتعالی المهیمن القیوم»^۳ به انتها می‌رسد. این لوح مبارک بر حسب آنچه در متن لوح تصریح گردیده در دوره اقامت حضرت بهاءالله در مدینه ادرنه از شهرهای کشور ترکیه شرف صدور یافته و برخی تاریخ نزول آن را به سال ۱۲۸۴ هجری قمری و ۱۸۶۷ میلادی

مذکور داشته‌اند^۴ و برخی تقریر نموده‌اند که قبل از سرگونی حضرت بهاء‌الله به سجن عکّا در سنه ۱۸۶۸ میلادی نازل شده است.^۵ در ظُهر این لوح مقدّس بیانی از قلم معجز شیم حضرت بهاء‌الله در بارهٔ شرائط خاصّ نفسی که به ارادهٔ الهیه موقّق به تسلیم لوح مبارک به سلطان ایران می‌گردد مسطور شده و نصّ آن چنین است:

«نسل الله بان یبعث احد من عباده و ینقطعه عن الامکان و تزیّن قلبه بطراز القوّة و الاطمینان لیتصر ربّه بین ملاً الاکوان و اذا اطّلع بما نزل لحضرة السّلطان یقوم و یأخذ الكتاب باذن ربّه العزیز الوهّاب و یمشی مسرعاً الی مقرّ السّلطان و اذا ورد مقرّ سریره ینزل فی الخان و لا یعاشر مع احد الی ان یمشی ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایح السّلطنة یرفع الكتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السّلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقرّ الفداء و یقول ای ربّ لک الحمد بما جعلتني ناصراً لامرک و قدّرت لی الشّهادة فی سیلک فو عزّتک لا ابدل هذه الکأس بکؤوس العالمین لانّک ما قدّرت لها من بدیل و لا یعادلها الکوثر و السّلسیل و ان ترکه و ما تعرّض علیه یقول لک الحمد یا ربّ العالمین انّی رضیت برضائک و ما قدّرت لی فی سیلک ولو انّی اردت ان تصبغ الارض بدمی فی حبّک و لکنّ ما اردته هو خیر بی انک تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت العلیم الخیر.»^۶

مواضيع مختلفة لوح سلطان

لوح مبارک سلطان ایران که طولانی‌ترین آثار جمال اقدس ابهی خطاب به امراء و رؤساء دول و ملل عالم محسوب است، شامل مواضع متعدّده و حاوی مسائل مختلفه از قبیل اقرار و ایمان به آفریدگار بی‌چون و استدلال و مناجات و تفسیر آیات انجیل و قرآن و اثبات کلمهٔ الهی و شریعت ربّانی در این دور بدیع و کور جدید و دلالت و هدایت سلطان ایران در نحوهٔ ادارهٔ مملکت و اجرای سیاست حکیمانه و حفظ مصالح دولت و ملت و تأکید در اصغاء و اجراء نصائح مشفقانهٔ مظاهر الهیه و عطف توجّه شخصی به حقایق امور و امعان نظر در علل نفی و تبعید مبارک به مناطق مختلفه و ظلم بی‌حدّ و حساب در حقّ پیروان امر مالک مآب در انحاء کشور ایران و عدم اعتنا به تهمت‌ها و افتراءاتی که دشمنان امرالله به ایشان نسبت داده و تعریف و تمجیدی که برخی از علماء دین مبین اسلام در بارهٔ آئین حضرت انام رعایت نموده‌اند، می‌باشد. حضرت عبدالبهاء شرحی در عظمت و سطوت این سفر مجید بیان نموده‌اند و من جمله مذکور می‌دارند:

«که در بین تمام کتب سماوی مثل و نظیری ندارد زیرا حاوی مطالبی است مبنی بر دفاع و

مظلومیت و آداب و حسن تعبیر و فصاحت و بلاغت و دلایل قاطعه و تهدید و تبلیغ، ولی سزاوار است که انسان عبارات آن را با کمال دقت بخواند... آیا شنیده شده است که کسی سه مرتبه نفی شده باشد و تحت شمشیر و زنجیر باشد و پادشاه عظیمی را تهدید کند.»^۷

حضرت ولیّ عزیز امرالله در توفیق ۱۰۱ سنه بدیع در شأن وقائع ادرنه و صدور الواح مبارکه خطاب به ملوک و سلاطین ارض می فرمایند:

«با وجود بلا یای لا تعدّ و لا تحصیّ جمال ابهیّ به انزال الواح و سور و رسائل شتیّ در لیل و نهار قیام نمود قیام تحیرت و استجذبت منه افئدة النّیین و المرسلین...^۸ به ملوک ارض و خلیفه اسلام و ملوک مسیحیّه و ناپلئون سوّم و شاه ایران و صدر اعظم عثمانی و وکلای سلطان و سفیر ملک پاریس و سفیر عجم در مدینه کبیره و مشایخ مدینه و حکما و اهالی آن و ملأ اعجام و فلاسفه ارض خطابات مهیمنه شدیدة مهیجه قهریه متتابعاً از یراعه مظلوم عالم صادر و در نصیحت و عتاب و انذار و کشف اسرار و بیان حقایق و اقامه دلائل و اتمام حجّت قلم اعلیّ لیلأ و نهارأ متحرّک.»^۹

و در مقامی دیگر به حوادث خطیره ای که در ادرنه به وقوع پیوسته و فتنه و تشویش بی کرانی که در بین اصحاب ایجاد نموده اشاره و می فرمایند:

«حدوث رجفه کبریّ در ارض سرّ و ظهور فتنه عمیاء صمّاء و ارتفاع نفاق ناعق اعظم و فصل اکبر و ظهور سنین شداد و کسوف شمس بهاء و نشر اراجیف و اباطیل و بروز فتنه و فساد در مدینه کبیره، کلّ باعث طلوع و سطوع شمس حقیقت از برج اسد و ظهور سرّ ثمانین و اعلان امر الهی به ملوک و سلاطین و وزراء و وکلا و امرا و سفرا و رؤسای ادیان و امم در شرق و غرب عالم گشت.»^{۱۰}

علت تقریر لوح سلطان

اراده سنیه جمال قدم و اسم اعظم در ایام ادرنه و عکّا بر این تعلق گرفت که سور و الواح مختصّه به نام بعضی از اقطاب ملل عالم صادر و به آنان ارسال گردد و سورة الملوک به نام پادشاهان و رؤسا و شخصیت های بارزه جهان از یراعه مالک زمین و آسمان نازل گشت و ذکر نام برخی از این ملوک و رؤسا در امّ الكتاب آئین یزدانی مذکور افتاد تا حجّت سماویّه بر آنان کامل شود و ابلاغ کلمه ربّانیّه تحقّق یابد. این الواح عظیمه شامل مطالب دقیقه و هدایت های ملکوتیه می باشد که شرح و تفصیل آن خارج از بحث امروز ماست. حضرت بهاء الله علل و اسباب مختلفه ای را از برای تقریر لوح

سلطان ایران بیان فرموده‌اند که مطالعه آن ما را به درک متون مسائل اساسیّه امریّه رهبری می‌نماید. ذیلاً بعضی از این مواضع را مورد تحقیق و گفتگو قرار می‌دهیم.

ابلاغ امر الهی

لسان قدرت در شرح و بسط نیت مبارک در ارسال لوح سلطان دلایل مختلفیّه را بیان می‌فرماید و از جمله متذکر می‌گردد که مقصود آن بود که حجّت الهی کامل شود و رئیس مملکت از حقیقت امر حضرت احدیت آگاه گردد، قوله العظیم:

«این ایّام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطی احدیه مجدداً باعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل... تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود. بلایا و محن، سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع نموده و نخواهد نمود... از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده. ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده. نظر به مصلحت، اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده. تعالی هذه القدرة التي اشرفت و احاطت العالمین.»^{۱۱}

و در مقامی دیگر از کلک اطهر نازل، قوله الانور: «چنانچه مشاهده می‌شود که هرچه بلایا اعظم و رزایا اکبر وارد شد به تبلیغ امر محکم تر پرداختیم چنانچه صحیحه^{۱۲} را به هیئت لوحی مبعوث نمودیم و به قطب بلاد ایران فرستادیم و انصعق منه من فی السموات و الارض الا من شاء ربک.»^{۱۳} و در کمال و عظمت حجّت الهی از یراعه سلطان ظهور چنین مسطور، قوله الغفور:

«ای طیب، قبل از ارسال بدیع حجّت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهرة کلمه حقی بر او القاء نکرده ولیکن بعد از ظهور بدیع به قدرت منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجّت و برهان کامل و بالغ شده. چون به نعمت معنویّه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند. حتم بود این بلاء من لدی الله مالک الاسماء.»^{۱۴}

ناصرالدین شاه و شریعت الهی

ناصرالدین شاه قاجار از آغاز حیاتش با دعوت حضرت اعلیٰ و با نشو و نمای شرع ابهی کم و بیش آشنائی داشت. خود در سال ۱۲۴۵ هجری قمری متولد شده بود و اخبار و گزارش‌هایی در زمینه

نشر دعوت بابی و ایمان روز افزون نفوس متعدده از طبقات مختلفه جامعه ایران در دربار سلطنتی بی‌گمان منعکس می‌گردید و ناصرالدین میرزا که در سن طفولیت مقام ولایت عهدی والد خود محمّد شاه قاجار را دارا بود البته از خوف و رعب بی‌حدّ و حصری که از نفوذ کلمه علیا در سراسر کشور ایران و جوش و خروش پیروان شریعت حضرت رحمن و قیام صفوف بایه در مناطق طبرسی و نیریزی و زنجان در دربار ایجاد می‌گردید بیم و هراس در دل داشت و از تشویش افکار و اضطراب آراء و فتنه و فساد که طبقه علما و فقها و رؤسا و وزرا در مخالفت با شریعت غرّاً ایجاد می‌نمودند نگران بود و پس از جلوس بر تخت و تاج پادشاهی و مشاهده آثار جلیّه نفوذ امر الهی و بالاخره حدوث واقعه خطیره یعنی اهتمام جنون‌آمیز آن دو جوان بابی^{۱۵} در قتلش همواره مضطرب و نگران بود. این عوامل خطیره مستلزم آن شد که تقریر مالک قدیر رأساً مستقیماً به دستش رسد و پرده شبهات را از وجهش زائل گرداند.

لازم به تذکر است که حضرت بهاء‌الله تنها مظهر ظهوری نیستند که به سلاطین زمانه خویش نامه نگاشته و آنان را به صراط الهی هدایت فرموده‌اند. در دوره اسلام حضرت محمّد به ملک حبشه و خسرو پرویز پادشاه ایران و هرقل امپراطور روم و المقوقس ملک مصر و بعضی از رؤسای سائر بلاد نامه‌هایی نگاشته و آنان را از فحوای رسالت خویش آگاه ساختند. این مکاتیب جملگی مختصر و کوتاه است و ذیلاً به درج نامه‌ای که به کسری (خسرو پرویز) پادشاه ایران ارسال داشته‌اند مبادرت می‌نماید.^{۱۶}

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمّد رسول الله الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمّداً عبده و رسوله و ادعوك بدعاية الله. فانی انا رسول الله الی الناس كافة لیندر من كان حباً و یحقّ القول علی الکافرین فاسلم تسلم. فان ابیت فان اثم المجوس علیک. (انتهی)

ترجمه نامه رسول اکرم: از محمّد پیغمبر خدا به خسرو، بزرگ پارسیان، درود بر آن که پیرو هدایت شود و به خدا و پیغمبر وی ایمان آرد و شهادت دهد که خدائی جز خدای یگانه نیست. من پیغمبر خدا به سوی همه کسانم تا همه زندگان را بیم دهم. اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است.^{۱۷}

حضرت نقطه اولی نیز در توقیعی که به محمّد شاه قاجار ارسال فرمودند او را از اوضاع و احوال زندگی خویش مستحضر داشتند. فی المثل می‌فرمایند، قوله العزیز:

«الا اتنی انا رکن من کلمة الاولی الّتی من عرفها عرف کلّ حقّ و یدخل فی کلّ خیر و من جهلها

جهل کلِّ حقٍّ و یدخل فی کلِّ شرٍّ... قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محلّ ساکن هستم اوّل کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرت می‌بود. در وسط کوهی قلعه‌ایست؛ در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ... در این جبل فرومانده‌ام و به موقفی آمده‌ام که احدی از اوّلین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمّل نشده.^{۱۸}

عدم تمایل به شکوه و گلایه

قلم اعلیٰ در طیّ این لوح عظیم به سلطان ایران یادآوری می‌فرمایند که سفر مبارک به عراق عرب و خروج از ایران در تنفیذ رأی ملوکانه صورت گرفته و در طیّ سفر مصائب فراوان ایشان را احاطه نموده ولی حضرتشان علاقه خاصی به اظهار مشاکل و غوائل شخصی خود به شاه ایران نداشته و ندارند و اگر مطلبی اظهار می‌نمایند فقط به منظور رفع سوء تفاهماتی است که سعایت و تهمت مغرضین ممکن است در ذهن پادشاه ایجاد کرده باشد. می‌فرمایند: «حسب الاذن و اجازه سلطان زمان این عبد از مقرّ سریر سلطانی به عراق عرب توجّه نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن و در مدّت توقّف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد.»^{۱۹} ولیکن با ورود یکی از مأمورین دولت ایران^{۲۰} اذیت و آزار اصحاب آغاز گشت به نحوی که:

«هر روز به اغوای بعضی از علمای ظاهره و غیره متعرض این عباد بوده... و این عبد به ملاحظه آنکه مبدا از افعال معتدین امری منافی رأی جهان‌آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی به باب وزارت خارجه میرزا سعید خان^{۲۱} اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد و به آنچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد. مدّت‌ها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر به مقامی رسید که بیم آن بود بقتّه فسادى برپا شود و خون جمعی ریخته گردد. لابداً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجّه نمودند.»^{۲۲}

و نتیجه این تماس و دادخواهی و تقاضای مساعدت و حمایت از والی بغداد آن شد که تعدادی از یاران الهی به تبعیت حکومت عثمانی درآمدند و از گزند دسیسه و فتنه و فساد عوامل ایرانی مصون و محفوظ ماندند.

شرح ایمان بالله و ردّ تهمت کفر و الحاد

در سرلوحه این لوح بدیع، حضرت بهاءالله ایمان خود را به وحدانیت حقّ جلّ جلاله به صریح بیان اعلان می‌فرمایند و برای آنکه ادنیّ شکّ و تردیدی از برای پادشاه ایران باقی نماند و نائره تهمّ و

افتراات وارده لهییش به عنان آسمان نرسد، در بدایت لوح تصریح می فرمایند که جان خود را در راه پروردگار یکتا فدا نموده و تحمل بلایا و رزایای بی شمار را گواهی آشکار بر صدق گفتار خود می دانند و می فرمایند: «یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت نفسی فی سبیلہ و یشهد بذلک ما انا فیہ من البلایا الّتی ما حملها احد من العباد و کان ربّی العلیم علی ما اقول شهیداً»^{۲۳} و تهمت کفر را که به ایشان نسبت داده شده کذب محض دانسته و تأکید می نمایند مظاهر ظهور سماوی که از جانب خداوند برگزیده شده اند مطالع صفات الهی اند و مهابط وحی رحمانی: «و منهم من قال انه کفر بالله بعد الذی یشهد کلّ جوارحی بانّه لا اله الا هو و الذین بعثهم بالحقّ و ارسلهم بالهدی اولئک مظاهر اسمائه الحسنی و مطالع صفاته العلیا و مهابط وحیه فی ملکوت الانشاء»^{۲۴} و تصریح می فرمایند کسانی که به حضرتشان نسبت کفر داده اند از حقیقت گفتارشان آگاه نبوده اند و متذکر می گردند: «بعضی از علما که این بنده را تکفیر نموده اند ابداً ملاقات ننموده اند و این عبد را ندیده اند و از مقصود مطلع نشده اند»^{۲۵} و شهادت می دهند که پروردگار عالمیان، یکتا و بی همتاست. کسی را در عالم وجود بدو راهی نبوده و نیست. مقدّس از عرفان بندگان و منزّه از ادراک عالمیان است. ازلیّت حقیقی و ابدیّت واقعی از آن اوست. «نشهد ان لا اله الا هو لم یزل کان و لم یکن معه من شیء و لا یزال یكون بمثل ما قد کان، تعالی الرّحمن من ان یرتقی الی ادراک کنه افندة اهل العرفان او یصعد الی معرفة ذاته ادراک من فی الاکوان، هو المقدّس عن عرفان دونه و المنزّه عن ادراک ما سواه انه کان فی ازل الازال عن العالمین غنیاً»^{۲۶} و همچنین: «معلوم بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست»^{۲۷} و در مقامی دیگر: «حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ»^{۲۸} و ایضاً می فرمایند: «هو القاهر فوق خلقه و الغالب علی بریّته انه لهو العلیم الحکیم»^{۲۹} با این تأکیدات مکرّر اثبات می فرمایند که در ایمانشان به خداوند بی همتا هیچ شکّ و تردیدی نبوده و نیست و اگر دشمنان و مخالفان زبان به کفر و الحادشان می گشایند به علّت ضغینه و بغضای آنان است.

موازین دعوت الهی

حضرت بهاء الله پس از اثبات مراتب ایمان به یکتائی آفریدگار، به شرح موازین دعوت خویش پرداخته و به صریح بیان اعلان می فرمایند که طلوع شمس ظهور به جهت هدایت مردم در سبیل شناسائی ربّ ودود و عبادت حقّ غفور بوده و الاً دلیلی از برای تحمل مصائب و بلایا و شکنجه و رزایا در میان نیست و متذکر می گردند که مظاهر الهی به نیک و بد عالم جسمانی نظر نیفکنده و حبّ و بغض غافلان را ندیده انگاشته و مردم را به راه راست و حسن اخلاق رهبری می فرمایند. در این سبیل زهر هر بلا می چشند و جفا را به وفا پاسخ می گویند. سخن از جانب پروردگار می رانند و به کمال استقامت با لشکر ظلم و عناد مقابله می نمایند. می فرمایند: «ما دعوت النّاس الا الی الله ربّک و

رب العالمین.»^{۳۰} و به لسان مناجات ندا می‌نمایند: «وانت تعلم یا الهی بآئی ما اردت فی امر الآ امرک و ما قصدت فی ذکر الآ ذکرک و ما تحرک قلمی الآ و قد اردت به رضائک و اظهار ما امرتني به بسلطانک.»^{۳۱} با اظهار چنین اقرار و اعترافی جمال قدم رشتۀ کلام را با بیانی فصیح بدان جا می‌کشاند که آنچه که از قلم و لسان مبارک صدور می‌یابد در فرمان‌برداری از اوامر الهیۀ بوده چه که مظهر ظهور به مشیت غالبۀ حضرت احدیۀ حرکت نموده و به دلالت خلق قیام فرموده است. «یا سلطان آئی کنت کاحد من العباد و راقداً علی المهاد مّرت علی نساء السبحان و علمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالتداء بین الارض و السماء.»^{۳۲} سپس تصریح می‌فرماید که با انقیاد از اوامر سماویۀ و بیان حقائق روحانیۀ هجوم اعداء و ضدیت دشمنان آغاز و سهام بلایا از هر سو بر صدر منیرشان وارد و لعن و طعن علما به عنان آسمان رسید به شأنی که نظیر چنین بلایی در عالم وجود دیده نشده است، قوله الاکرم: «و ورد علی فی حبه ما لا رأی عین الابداع شبهها.»^{۳۳} و ایضاً می‌فرماید: «کلما امطرت سحاب القضاء سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت الیها و یشهد بذلك کل منصفٍ خبیر.»^{۳۴} و همچنین می‌فرماید: «لو خیرت فیما هم علیه من العزّة و الغنا و الثروة و العلاء و الزّاحة و الرّخاء و ما انا فيه من الشّدّة و البلاء لاخترت ما انا فيه الیوم و الآن لا ابدل ذرّة من هذه البلایا بما خلق فی ملکوت الانشاء. لولا البلاء فی سبیل الله ما لدّ لی بقائی و ما نفعنی حیاتی.»^{۳۵} و متذکر می‌گردند که چه شب‌ها که بستر راحت یافت نشد و آسایش مفقود بود و لکن صبر و سکون اختیار فرمودند و اظهاری نمودند. همراهان نیز تأسی به طلعت ظهور کردند و لسان به شکوه و انابه نگشودند. اگر حضرت سلطان جویای حقیقت باشند و تمعّن و تفرّس فرمایند صدق این گفتار اثبات می‌گردد زیرا به راستی مظاهر ظهور الهی و پیروان کلمۀ ربّانی نظر را از اموال دنیوی برگرفته رضای دوست حقیقی را ملتئم‌سند. می‌فرمایند:

«قسم به آفتاب افق تقدیس که ابداً دوستان حقّ ناظر به ارض و اموال فانیۀ او نبوده و نخواهند بود. حقّ لا زال ناظر به قلوب عباد خود بوده و این هم نظر به عنایت کبریٰ است که شاید نفوس فانیۀ از شئونات ترائیۀ طاهر و مقدّس شوند و به مقامات باقیۀ وارد گردند و الا آن سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی از کلّ بوده. نه از حبّ ممکنات نفعی به او راجع و نه از بغضشان ضرری وارد. کلّ از امکانۀ ترائیۀ طاهر و به او راجع خواهند شد.»^{۳۶}

و نظر سلطان را به ایام قبل متوجّه می‌سازند که در دورۀ اسلام علماء سوء و دشمنان حضرت رسول به معاندت و مخالفت نیز قیام نمودند و چنان آن حضرت را در مزیقه و فشار قرار دادند که بالاچار بعضی از اصحاب و افراد عائله را به بلاد بعیده هجرت دادند تا از فتنه و فساد مخالفان در امان باشند چنانچه می‌فرماید: «و اذکر الایام الّتی فیها اشرفت شمس البطحاء عن افق مشیة ربّک العلیّ الاعلیّ اعرض عنه العلماء و اعترض علیه الابداء لتطّلع بما کان الیوم فی حجاب النور مستوراً و اشتدّت علیه

الامور من كل الجهات الى ان تفرق من في حوله بامرہ كذلك كان الامر من سماء العز منزولاً»^{۳۷}

بیان استدلال

لسان قدم در اثبات شریعت سمحا توجه سلطان ایران را به این واقعیت اساسی معطوف می‌فرمایند که آئینشان از خداوند افلاک به عالم خاک ارزانی شده و به مانند سائر ادیان سماوی بر اساس توحید و معدلت و احکام و تعالیم حضرت احدیت استوار گشته است و برای آنکه سلطان بتواند از حقیقت این بعثت نوین مطلع و آگاه گردد، توصیه می‌فرمایند که پادشاه مجلسی از علماء عظام تشکیل دهد و از محضر مبارک نیز دعوت به عمل آورد تا در این مجلس مسائل و مواضع مربوط به دعوت جدید مورد بحث و گفتگو قرار گیرد و اطراف مربوطه به اقامه دلائل و براهین خود اهتمام ورزند تا حق از باطل روشن و عیان گردد. ضمناً شرائطی از برای مدعوین مذکور می‌دارند که مبتنی بر آیات قرآنی و احادیث شریفه است. من جمله متذکر می‌گردند که عالم باید دارای نفسی پاک و منزّه باشد و حافظ دین گردد و با هواهای نفسانی خود جنگ و ستیز نماید و اوامر مولای خویش را فرمان بردار شود، قوله العزیز: «و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه»^{۳۸} و اضافه می‌فرمایند که به نص صریح رسول الهی: «متصفین به این صفات وارد در حدیث شریف اقل از کبریت احمرند»^{۳۹} و اضافه می‌فرمایند که به موجب نصوص قاطعه احادیث متقنه، علماء دین اسلام در آخر زمان عموماً از صراط مستقیم پا فراتر نهاده و به فتنه و فساد قیام خواهند نمود: «فقهاء ذلك الزمان اشر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة واليهم تعود»^{۴۰} حق متعال مؤمنین را هدایت فرموده که در جمیع امور به کمال اتقان به تفحص و جستجو پردازند و به ظواهر توجه نمایند و در مصحف کریم وارد: «يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنبا فتبينوا ان تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين»^{۴۱} یعنی ای مؤمنان هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید. ولكن هیکل مبارک اعلام می‌فرمایند که در بین علمای عظام نفوسی چون مرحوم شیخ مرتضی^{۴۲} که از اعلم علمای عصر بودند لسان به ذم مبارک نگشودند و معارضت و مخالفت نمودند بلکه اظهار لطف و محبت کردند، قوله الکریم: «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده‌اند ابدأ متعرض این عبد نشده‌اند چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایته در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم نمودند»^{۴۳} و در این زمینه لسان به کشف بعضی حقائق می‌کشایند که در ازمنه گذشته علما و فقها نیز به مخالفت قیام نموده‌اند مثلاً در دوره اسلام:

«در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس

حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده. به شأنی عباد غافل بودند که اذیت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول به حقّ متعال می دانسته اند... از جمله وهب بن راهب^{۴۴} و کعب بن اشرف^{۴۵} و عبدالله ابّی^{۴۶} و امثال آن نفوس تا آنکه امر به مقامی رسید که در سفک دم اطهر آن حضرت مجلس شوری ترتیب دادند.»^{۴۷}

در باره حضرت عیسیٰ نیز همین رویه صورت گرفت و می فرمایند:

«در عیسی بن مریم ملاحظه فرمایند. بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علما آن سازج ایمان را به کفر و طغیان نسبت داده اند تا بالاخره به اجازه حناَس^{۴۸} که اعظم علمای آن عصر بود و همچنین قیافا^{۴۹} که اقصی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است.»^{۵۰}

و در باره حضرت موسیٰ نیز به همین متوال عمل شده است و چون رشته کلام بدین جا می رسد می فرمایند ای کاش سلطان ایران اجازه می داد ایشان شرح این مواضع را از برای روشن شدن ذهن پادشاه ارسال فرمایند: «فیا لیت اذنت لی یا سلطان لئولئال حضرت تک ما تقرّ به العیون و تطمئنّ به النفوس و یوقن کلّ منصف بانّ عنده علم الکتاب.»^{۵۱}

نصائح و مواعظ مبارکه

جمال قدم جلّ جلاله پس از اظهار ایمان خود به آفریدگار یکتا و اقامه ادله و براهین ثابت بر اینکه هر مظهر ظهور سماوی در دوره خود با مخالفت مردم و خاصه علمای عصر مواجه گشته و سنت یزدانی نیز همواره چنین بوده است، متذکر می گردند که حضرتشان قلباً ضدّیت و مخالفتی با شاه نداشته و ندارند و دلیل ارسال لوح مبارک به سلطان بدین مناسبت است که پادشاه از حقائق امور مطلع و آگاه گردد و بر موازین حقّ و عدالت حکم نماید و قسم یاد می نمایند که اگر نصائح مشفقانه حضرتشان را به گوش هوش بشنود بی درنگ کشور و آنچه در اوست را رها خواهد نمود و به منظر اکبر خواهد شتافت، قوله الوهاب: «تالله یا ملک لو تسمع نغمات الوراق الّتی تغنّ علی الافئان بفنون الالحن بامر ربّک الرّحمن لتدع الملک ورائک و تتوجّه الی المنظر الاکبر المقام الذی کان کتاب الفجر عن افقه مشهوداً.»^{۵۲} و ضمناً اضافه می فرمایند چه اثر و ثمری از برای آنچه امروز در تملک تو است و فردا دیگری آن را به دست آرد. پس سعی نما تا هر آنچه خداوند دانا از برای اصفیائش خواسته تو نیز به جهت خود برگزینی تا در بارگاه آفریدگار توانا صاحب ملک ابدی شوی^{۵۳} و در مقامی دیگر از فنای عالم سخن به میان می آورند که دنیا را بقائی نیست و عزّت و ذلّت آن را دوامی نه. این ناسوت دانی در دست مخلوق خاکی نخواهد ماند و از آن مالک باقی است: «ستفنی الدنیا و ما

فیهما من العزّة والدّلّة و یبقی الملک الله الملک العلیّ العلیم»^{۵۴} و بالاخره به صریح بیان می فرماید چنانچه به گلبانگ معنوی گوش فرا دهی و آهنگ و رقاء بقا را به جان استماع نمائی به مقامی رسی که از برای تخت و تاج، مجد و حشمتی نبینی و تحمّل این بار سنگین نمائی مگر آنکه در نصرت امر حضرت احدیت باشد. آن وقت است که ملأ اعلیٰ لسان به حمد و ثنای تو گشایند و چه زیباست این مقام محمود اگر بدان ارتقاء یابی، قوله المنیع: «لا ترى فی الوجود الا تجلیّ حضرة المعبود و ترى الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و توجه الی افق کان بانوار الوجه مضيئاً و لا تحمل ثقل الملک ابدأ الا لضرورة ربک العلیّ الاعلیٰ اذا یصلینّ علیک الملأ الاعلیٰ حبذا لهذا المقام الاسنی لو ترتقی الیه بسطان کان باسم الله معروفاً»^{۵۵}

ناگفته نماند که مدلول این فقره اخیر نیز در سائر الواح از کلک اطهر حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلیٰ در شرائط بلوغ عالم وارد آمده که تخت سلطنت در عالم مُلک بماند و احدی تعرّض نماید مگر در سبیل ظفر و نصرت امر مالک قدر.^{۵۶}

سلطان ایران و آرزوی مبارک

حضرت بهاء الله در مواضع شتی در این لوح غزّا از تمنا و رجای قلبی خویش سخن رانده و توجه شاه ایران را بدان معطوف می دارند. مثلاً در بیان علت ارسال نامه به سلطان و شرح و توصیف حقائق امور و بالاحصّ در باره اعتراضات علما و فقهای زمان به کمال وضوح اعلام می دارند که با قلبی آکنده از حبّ و اطمینان این رساله را بی خوف و هراس ارسال و امیدوارند که سلطان به نظر عدل و احسان بدان بنگرد: «یخاطبني القلم الاعلیٰ و یقول لا تخف ان اقصص لحضرة السلطان ما ورد علیک ان قلبه بین اصبعی ربک الرحمن لعلّ یستشرق من افق قلبه شمس العدل و الاحسان کذلک کان الحکم من لدی الحکیم منزولاً»^{۵۷} و آرزو می نمایند که سلطان به نظر صائب به آنچه مرقوم فرموده اند توجه نماید و شکّ و تردیدی به دل راه ندهد: «نسال الله بان یؤید حضرتک علی اصغاء الكلمة الّتی منها استضاء العالم و یحفظک عن الذین کانوا عن شطر القرب بعیداً»^{۵۸} و اضافه می فرمایند که آن طلعت ابهائی در صورت صدور اذن و اجازه سلطانی حاضرند از برای اطمینان خاطر مؤمنین و ایقان منصفین، حقائق مکنونه کتب مقدّسه و علل احتجاج ملل متباغضه را شرح و بسط دهند تا ابرهای تیره شکّ و تردید زائل گردد و قلوب از رموز کتب سماویّه آگاه شود و کلّ بدانند که عوالم غیب و شهود در منظر مظهر ظهور روشن و آشکار است: «فی لیت اذنت لی یا سلطان لئرسل الی حضرتک ما تقرّ به العیون و تطمئنّ به النفوس و یوقن کلّ منصفٍ بانّ عنده علم الکتاب»^{۵۹} و سپس جمال قدم و اسم اعظم دعا می فرمایند که به اراده خداوند توانا قلب پادشاه ایران تقلیب شود تا موقّف به اجرای تعالیم الهیه گردد و رایت عدل و انصاف برافرازد، قوله الاحلیٰ: «ای پادشاه زمان، چشم های این آوارگان به شطر رحمت رحمن متوجّه و ناظر و البتّه این بلایا را رحمت

کبری از پی و این شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب و لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد.»^{۶۰} و بالاخره به لسان تضرّع و دعا از درگاه حضرت باری تعالی مسئلت می فرمایند که قلب سلطان را به یمین عرش رحمن مجذوب نماید و از نعمت های الهیه و الطاف ربّانیه مرزوق گرداند و بر نصرت امرش و اعتلاء کلمه اش موفق سازد، قوله الاعلی:

«ان كان ندائي خالصاً لوجهك فاجذب به قلوب بريتك الى افق سماء عرفانك و قلب السلطان الى يمين عرش اسمك الرحمن ثم ارزقه يا الهى النعمة التى نزلت من سماء كرمك و سحاب رحمتك لينقطع عما عنده و يتوجه الى شطر الطافك اى رب ائده على نصره امرك و اعلاء كلمتك بين خلقك ثم انصره بجنود الغيب و الشهادة ليسخر المدائن باسمك و يحكم على من على الارض كلها بقدرتك و سلطانك يا من بيدك ملكوت الایجاد و انك انت الحاكم فى المبدء و المعاد لا اله الا انت المقدر العزيز الحكيم.»^{۶۱}

توجّه شخصی به امور مملکتی

این لوح منبع حاوی تأکیدات حضرت بهاء الله خطاب به پادشاه ایران در رموز کشورداری است که بالحنی واضح و آشکار بیان گردیده و نتایج واضح آن نیز تصریح شده است. از جمله این موارد دعوت پادشاه به امعان نظر و مداقه شخصی در مسائل کلی کشور است به نحوی که فتنه و دسیسه و تدلیس و خدعه منحرفان باعث تشویش اوضاع نگردد و امور بر محور مطلوب جریان یابد. چه بسا که اطرافیان سلطان بنا بر منافع و مقاصد شخصی حقائق امور را در پس پرده اختفا مستور نمایند و به اغوای رئیس کشور پردازند، قوله العلیم: «در پیشگاه عدل سلطانی نباید به قول مدعی اکتفا رود.»^{۶۲} و تأکید می نمایند: «لکن حسن اعمال منوط به آنکه ذات شاهانه بنفسه به نظر عدل و عنایت در آن نظر فرمایند و به عرایض بعضی دون یتنه و برهان کفایت نفرمایند.»^{۶۳} و در مقامی دیگر می فرمایند: «امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیداً.»^{۶۴} قصد مبارک از تقاضای رسیدگی ملوکانه به مسائل مختلفه بدین مناسبت است که پادشاه شخصاً از حقائق امور آگاه و پرانتباه گردد و اطرافیانش اوضاع و احوال را بر حسب نظریات خود شرح و بسط ندهند و او را از صراط مستقیم منحرف نسازند. اینست که می فرمایند اقوال سخن چینان قابل اعتماد نبوده و نیست و در حدیث شریف نیز وارد: «لا تصدقوا النمام»^{۶۵} زیرا آنان که «ملاقات نموده اند شهادت می دهند که این عبد بغیر ما حکم الله فی الكتاب تکلم نموده.»^{۶۶} و بالاخره می فرمایند: «ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می نمود. این

عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد.^{۶۷}

عدل و انصاف

منظور مبارک از رسیدگی ملوکانه آن بود که پادشاه با استحضار کامل از نحوه جریان امور قیام به کشف حقائق نماید و بر طبق موازین عدل و انصاف به صدور حکم نهائی مبادرت نماید زیرا فی الحقیقه زمام امور مملکت در قبضه اختیار و اقتدار اوست. لسان قدم در توصیف ظهور عدل سلطانی در لحن مناجات به این کلمات درّیّات ناطق: «فیا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بانّی ما اردت منه الاّ ظهور عدله لخلقک و بروز الطافه لاهل مملکتک... اید یا الهی حضرة السلطان علی اجراء حدودک بین عبادک و اظهار عدلک بین خلقک لیحکم علی هذه الفئته کما یحکم علی ما دونهم انک انت المقتدر العزیز الحکیم.»^{۶۸} و متذکر می‌گردند که کارمندان دولت به خاطر جلب نظر رؤساء قوم به شکنجه و آزار پیروان الهی می‌پردازند و به کمال قساوت با آنان رفتار می‌نمایند حتّی «در تبریز و منصوریه مصر»^{۶۹} بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابداً در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده.»^{۷۰} و اضافه می‌فرمایند «باید علوّ همت و سموّ فطرت ملازمان سلطانی به شأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و مابین کلّ به عدل حکم رانند. اجرای حدود الله محض عدلست و کلّ به آن راضی بلکه حدود الهیه سبب و علّت حفظ بریه بوده و خواهد بود بقوله تعالی: و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب.»^{۷۱} و در اجرای مقتضای عدل، حضرت بهاءالله نظر سلطان را به این نکته مهمّه معطوف می‌دارند که اگر خدائی ناخواسته فردی از افراد جامعه دست به ارتکاب خطائی آلوده نمود مقتضی آنست که مرتکب آن عمل غیر مبرور مجازات شود نه آنکه گروه کثیری را مورد عتاب و عقاب قرار دهند زیرا «از عدل حضرت سلطان بعید است که به خطای نفسی، جمعی از نفوس مورد سیاط غضب شوند. حقّ جلّ ذکره می‌فرماید: لا تزر وازرة وزر اخری.»^{۷۲} و می‌فرمایند که «ملک عادل ظلّ الله است در ارض، باید کلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند.»^{۷۳}

جالب توجه آنکه جمال قدم و اسم اعظم ظهور عدل و انصاف سلطانی را در رسیدگی امور و حوائج ناس لازم و ضروری می‌دانند تا جمیع مردم در رفاه و آسایش زیست نمایند ولی از برای نفس خویش راحت و سلامت نمی‌طلبند بلکه دیده به اراده و مشیت الهیه دوخته و رضایش را خواستارند چنانچه به لسان حال ندا می‌نمایند: «و انّی لنفسی ما اردت الاّ ما اردته و لا ارید بحولک الاّ ما ترید. عدمت کینونة ترید منک دونک فو عزتک رضائک منتهی املی و مشیتک غایة رجائی.»^{۷۴} و بالاخره لسان قدرت از مشقّت و مصیبت اهل خود سخن به میان آورده و متذکر می‌گردند که نور انصاف خاموش شد و نار ظلم بیفروخت، اهل مرا اسیر و به شهر موصل سرگون نمودند^{۷۵} و ذکر

می‌فرمایند که به اتباع رسول اکرم نیز شبیه آن را مُرعی داشتند:

«یا سلطان قد خبت مصابیح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کلّ الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزّوراء الی الموصل الحدباء. لیس هذا أوّل حرمة هتکت فی سبیل الله. ینبغی لکلّ نفس ان ینظر و یدکر فیما ورد علی آل الرّسول اذ جعلهم القوم اساری و ادخلوهم فی دمشق الفیحاء و کان بینهم سیّد السّاجدین و سند المقرّیین و کعبه المشتاقین.»^{۷۶}

اداره امور کشوری به رؤسا و سلاطین راجع است

هیکل انور به منظور آگاهی سلطان ایران از منظر مبارک در زمینه مسائل کشوری و مملکت داری به کمال تأکید بیان می‌فرمایند که در امور دولتی و سیاسی مداخله ننموده و پیروان خویش را به اطاعت و انقیاد از ملوک و سلاطین ارض رهبری و هدایت فرموده‌اند و اراضی قلوب را از برای خود اختیار ننموده‌اند و در این سبیل به مضامین چند فقره از آثار مبارکه استشهد می‌فرمایند تا پادشاه ایران مطمئن و متیقن گردد که مظهر ظهور ناظر به عوالم عُقبی است نه ملک دنیا، قوله الحکیم:

«سلطان یفعل ما یشاء ملکوت انشاء را از برّ و بحر به ید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر مراتبهم. اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و الآن ربّک لعلم و خبیر. و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنائز ذکر و محبّت ربّانیه و خزائن علم و حکمت الهیه‌اند.»^{۷۷}

توضیح مفاهیم بعضی از تعالیم الهی

یکی از مسائل مهمّه که در لوح سلطان ایران وارد گشته، شرح بعضی از مواضع قیّمه در آثار سماویّه به منظور تنویر افکار سلطان ایران و استحضار مراجع دولتی از نقطه نظرگاه جامعه بهائی است. از جمله این شرح و بسط مفهوم نصرت در آئین الهی می‌باشد. در آثار بهائی ذکر نصرت و اعانت به کزّات به چشم می‌خورد و اگر این مسأله به نحو صحیحی مفهوم نگردد بسا که سوء تفاهات و اختلافات کلیّی حادث شود. حضرت بهاءالله مسأله نصرت را شرح و تفصیل داده می‌فرمایند مقصد از نصرت، جنگ و جدال با کسی نبوده و نیست بلکه نصرت و اعانت به بیان و حکمت و خدمت و عبودیت است، قوله الکریم:

«لم یزل ارادة سلطان لا یزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات شوند. پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه

به مقرّ خود آید یعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالیٰ چه که آن سلطان بی مثال لا زال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود. پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نفس و هوئی است به سیف بیان و حکمت و تیبان مفتوح شود. لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اوّل به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرّف نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند. این است مقصود از نصرت. ابدأ فساد محبوب حقّ نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهّال ارتکاب نموده‌اند ابدأ مرضی نبوده. ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا.^{۷۸}

و در توصیف قوه فنا و از خودگذشتگی و سطوت خضوع و خشوع و نیستی در بین مؤمنین شرح کاملی بیان می‌فرمایند که این افراد از جان در ره جانان گذشته‌اند و حقّ را با روح و وجدان نصرت و یاری می‌نمایند.

«و همین گذشتن از جان در سبیل محبّت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علیّ ما هم یدّعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیله از کوثر معارف الهی سرمست شده به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته‌اند.»^{۷۹}

و گوشزد می‌نمایند که گرچه احبّای الهی در هر نقطه و مکانی که ساکن بوده‌اند معرض ظلم و جور افراد قرار داشتند و همواره

«نظر به تعدّی بعضی از حکام نار حرب و جدال مشتعل می‌شد و لکن این فانی بعد از ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کلّ مطلعند و شهادت می‌دهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع ذلک احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و به نفسی متعرّض نشده.»^{۸۰}

و فقراتی را از کلمات مکنونه در وصف اخلاق و کردار و سلوک و رفتار مؤمنین حقیقی نقل می‌فرمایند که شاهد این گفتار است.^{۸۱}

سرگونی حضرت بهاءالله به مدینه عکا

قلم اعلیٰ پس از ذکر و توصیف بلایائی که از جمیع جهات آن ساذج بقا را احاطه نموده متذکّر می‌گردد که به زودی سلطان عثمانی موجبات اخراج هیکل انور را از ادرنه به شهر عکا که از اخریب مدن و بلاد در آن نواحی محسوب است فراهم خواهد آورد و لکن به صریح بیان اعلان می‌فرمایند

که شدائد و رزایا سدرهٔ منتهی را از نشر و اشاعهٔ امر مالک اسماء ممانعت نخواهد نمود، قوله الاحلی: «فسوف یخرجوننا اولو الحکم و الغناء من هذه الارض الّتی سمّیت بادرنة الی مدینة عکاء و ممّا یحکون أنّها اخرجت مدن الدّنیاء و اقبحتها صورةً و اردتها هواءً و انتنها ماءً کأنّھا دار حکومت الصّدی»^{۸۲} آن گاه جمال قدم از سوء نیت دربار عثمانی و مقاصد سقیمهٔ رؤسای آن بلاد پرده برداشته و علّت سرگونی‌شان به عکا را فاش نموده و متذکر می‌گردند که خلیفهٔ عثمانی قصد دارد حضرتشان را در سجنی بعید معبوس نماید و ابواب راحت و آزادی را بر وجه مبارک مسدود سازد و ملاقات با آشنا و بیگانه را جلوگیری نماید و به زعم واهی خویش تیشه به ریشهٔ امر مبین وارد آورد غافل از آنکه شدت مصائب و بلاهای آن آفتاب عالمتاب را از اشراق منع نتواند و سطوع وجه صبیحش کسوف نیابد، قوله المنیع: «تالله لو ینهکنی اللّغب و ینهلکنی السّغب و ینجعل فراشی من الصّخرة الصّماء و مؤانسی و حوش العراء لا اجزع و اصبر کما صبر اولوا الحزم و اصحاب العزم بحول الله مالک القدم و خالق الامم و اشکر الله علی کلّ الاحوال»^{۸۳}

حمل بلا در سبیل امر حضرت باری تعالی

حضرت بهاءالله در مواقع متعدّده در این لوح مبارک به علوّ مقام مصیبت و بلا و تحمّل مشقت و دشواری در سبیل آفریدگار یکتا اشاره فرموده و پادشاه ایران را متذکر می‌دارند که راحت و آسایش در جهان خاک، انسان را از اعتلاء به ذروهٔ عالم افلاک باز می‌دارد و با بیانی فصیح و شرحی بلیغ بلاهای محیطه را تمجید می‌فرمایند و سبب حمل اذیت و آزار وارده را توضیح می‌دهند. مبحث مفصل است و ما در این مقام چند فقره از آن آیات باهرات را نقل می‌نمائیم تا ختام این مبحث رنگین مسک عنبرین شود، قوله الافخم:

«این طایفه بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی به سطوت غضب خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک به دیاری افتاده‌اند. چه مقدار از اطفال که بی‌پدر مانده‌اند و چه مقدار از آباء که بی‌پسر گشته‌اند و چه مقدار از امّهات که از بیم و خوف جرأت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته‌اند و بسی از عباد که در عشی باکمال غناء و ثروت بوده‌اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شده‌اند. ما من ارض الا و قد صبغت من دماهم و ما من هواء الا و قد ارتفعت الیه زفراهم. و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلایا نار حبّ الهی در قلوبشان به شأنی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه را در سبیل الهی وارد شود»^{۸۴}

و در مقامی دیگر می فرماید:

«فَوَيْسَ الْحَقِّ لَا اجْزَعَ مِنَ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرِّزَايَا فِي حَبِّهِ وَرِضَائِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكْرَةِ الْخَضْرَاءِ وَذِبَالَةً لِمَصْبَاحِهَا الَّذِي بِهِ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^{۸۵}

«نسأله بان يجعل هذا البلاء الادهم درعاً له يكل امره و به يحفظه من سيوفٍ شاحذةٍ و قضبٍ نافذةٍ. لم يزل بالبلاء علا امره و سنا ذكره. هذا من سنته قد خلت في القرون الخالية و الاعصار الماضية فسوف يعلمون القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا عثر جوادهم و طوى مهادهم و كلت اسياهم و زلت اقدامهم لم ادر الى متى يركبون مطية الهوى و يهيمون في هيماء الغفلة و الغوى ايبقى عزة من عز و ذلة من ذل ام يبقى من اتكا على الوسادة العليا و بلغ في العزة الى الغاية القصوى لا و ربى الرحمن كل من عليها فان و يبقى وجه ربى العزيز المنان. ائى درع ما اصابها سهم الردى و ائى فود ما عزته يد القضاء و ائى حصن منع عنه رسول الموت اذا اتى و ائى سرير ما كسر و ائى سدير ما قفر لو علم الناس ما وراء الختام من رحيق رحمة ربهم العزيز العلام لنبذوا الملام و استرضوا عن الغلام»^{۸۶}

و در بیان جذب کلمه علیا در ناسوت انشاء و تحمّل ظلم و جفا در سبیل محبوب یکتا اشاره به تالو عالم فانی نموده و متذکر می گردند که جواهر هستی در نزدشان مقام و منزلتی ندارد و هرگز جام لبریز بلا را با شهد و انگین این دار بی وفا مبادله نخواهند کرد چه اگر خدنگ جور و جفا بر سینۀ پرنیان وارد نیاید وصول به ملکوت بقا میسر نشود، قوله الارفع: «فَوَيْسَ لَوْ خَيْرَتَ فِيمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْعِزَّةِ وَالْغِنَاءِ وَالثَّرْوَةِ وَالْعِلَاءِ وَالرَّاحَةِ وَالرِّخَاءِ وَ مَا اَنَا فِيهِ مِنَ الشَّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ لَاخْتَرْتُ مَا اَنَا فِيهِ الْيَوْمَ وَ الْآنَ لَا اَبْدَلُ ذَرَّةً مِنْ هَذِهِ الْبَلَايَا بِمَا خَلَقَ فِي مَلَكُوتِ الْاِنْشَاءِ. لَوْ لَا الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَدَّ لِي بَقَائِي وَ مَا نَفَعَنِي حَيَاتِي.»^{۸۷} و در مقامی دیگر می فرماید: «فَوَيْسَ لَوْ خَيْرَتَكَ بِحَبِّكَ لَا اجْزَعَ عَنِ شَيْءٍ وَ فِي رِضَائِكَ لَا اَفْزَعَ مِنْ بَلَايَا الْأَرْضِ كُلِّهَا لَيْسَ هَذَا إِلَّا بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ عِنَايَتِكَ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِي بِذَلِكَ.»^{۸۸}

عبرت از وقایع گذشته

حضرت بهاء الله در طی این لوح شکوهمند با سبک و لحنی بسی فصیح و شیوا و بلیغ و پرمعنی اشاره به ایام گذشته می فرماید و توجه سلطان ایران را به دوران سلف معطوف می دارند که در هیچ دور و زمانی عزت و حشمت و مجد و شوکتی در این دار فانی از برای فردی چه وضع و شریف و چه پیر و برنا باقی نمانده مگر آنکه در منقبت و خدمت امر حضرت احدیت باشد و لسان قدم به ذکر امثله و شواهد مختلفه ای پرداخته اند و ذیلاً فقراتی از این دُرهای ثمین و گهریار را نقل می نمایم. مثلاً در باره ثروت و غنا و جاه و منزلت و قدرت و مکنت می فرماید:

«هل يبقى لآحدٍ ما عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مالك ناصيته. لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام و جاوروا الرغام هل يقدر ان يميّز رمم جماجم المالك عن براجم المملوك لا فو مالك المملوك و هل يعرف الولاة من الرعاة و هل يميّز اولى الثروة و الغناء من الذى كان بلا حذاء و وطاءٍ تالله قد رفع الفرق الا لمن قصى الحق و قصى بالحق».^{۸۹}

و يا در باره مردمی که در این جهان پر وسوسه و مشغله در جمع مال و تحکیم منصب و منال کوشش فراوان مبذول می‌دارند می‌فرمایند شخص بصیر و دانا چشم از آنچه فانی است بر می‌گیرد و به آنچه باقیست نظر می‌افکند، قوله الحکیم: «انّ البصیر لا یشغله المال عن النّظر الی المال و الخیر لا تمسکه الاموال عن التّوجّه الی الغنیّ المتعال.»^{۹۰} و در وصف آنان که تکیه بر اریکه سلطنت زدند و بر خاور و باختر زمین حکم نمودند و کاخ زیبا ساختند و کتز فراوان یافتند و گلشن و گلزار آراستند می‌فرمایند:

«این من حکم علی ما طلعت الشمس علیها و اسرف و استطرف فی الدنیا و ما خلق فیها... این الذين ارتعد الكنوز من کرهم و قبض البحر عند بسط اکفهم و همهم و این من طال ذراعه فی العصیان و مال ذرعه عن الرحمن. این الذي كان ان یجتبی اللذات و یجتبی اثمار الشهوات... این اغصانهم المتمايلة و افنانهم المتطاولة و قصورهم العالیة و بساتینهم المعروشة... فواها لهم قد هبطوا الحضيض و جاوروا القضيض. لا یسمع الیوم منهم ذکر و لا رکز و لا یعرف منهم امر و لا رمز. ایمارون القوم و هم یشهدون، اینکرون و هم یعلمون. لم ادر بائی واد یمون. اما یرون یدهبون و لا یرجعون الی متی یمیرون و ینجدون، یمهبطون و یصعدون...»^{۹۱}

آفاق آینده

در اواخر این رقّ منشور جمال اقدس ابهی به سلطان ایران گوشزد می‌فرمایند که گرچه سنت الهیه بر این تعلق گرفته که مظاهر ظهور سماوی در بحر بلایا و رزایا مستغرق گردند و به کمال دشواری و سختی زندگی کنند و به اشدّ اذیت و عذاب معذب شوند و لکن در اثر مصائب و نوائب محیطه امر ربّانی نشو و ترقی نماید و نشئه تازه یابد و مراحل تقدّم و تعالی خود را طی کند و ستمگران و جفاکاران مغلوب و مقهور شوند و اثری و ثمری از آنان در عالم امکان باقی نماند، قوله الکریم: «النّاس فی سکرتهم یعمهون و لا یعرفون. رفعوا اهوائهم و وضعوا الههم کأنهم اتّخذوا امر الله هزواً و لهواً و لعباً و یحسبون انهم محسنون و فی حصن الامان هم محصنون. لیس الامر کما یظنون غداً یرون ما ینکرون.»^{۹۲} آن‌گاه به صریح بیان می‌فرمایند که امور بدین منوال باقی نخواهد ماند بلکه به زودی این ظلمت دیجور زائل خواهد گشت و پروردگار توانا ید قدرت از جیب اقتدار برون خواهد آورد و بنیان ظلم و ستم را ویران خواهد نمود و باب نصرت خواهد گشود و قیامت کبری برپا خواهد شد و

و عود الهیة تحقّق خواهد یافت و جبال به حرکت خواهد آمد و مردگان سر از قبر بیرون خواهند آورد و جمیع در محضر حضرت رحمن به جوابگوی اعمال خویش مأمور خواهند شد. باب مدینه لقا مفتوح خواهد گشت و نفوس فوج فوج به دخول خواهند شتافت، قوله الجبار: «سوف تشقّ ید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلّماء و یفتح الله لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجاً... یومئذ یتقوم الناس من الاجداث و یستلون عن التّراث طوبی لمن لا تسومه الاثقال فی ذلك الیوم الذی فیہ تمرّ الجبال و یحضر الكلّ للسؤال فی محضر الله المتعال انه شدید النکال.»^{۹۳}

حامل لوح مبارک میرزا بزرگ خراسانی ملقب به بدیع

گرچه لوح مبارک سلطان در ادرنه از یراعه عزّ مبین صدور یافت ولی بر خلاف رویه مبارک در باره سائر الواح خطاب به ملوک و رؤسا جهان، ارسال آن بلافاصله به حضور پادشاه ایران صورت نگرفت و پس از صدور فرمان خلیفه عثمانی به سرگونی حضرت بهاء الله و جمعی از همراهان به مدینه عکا مدتی سپری شد تا آنکه جوانی از اهل ایران و در عنفوان شباب که در بغداد به سقائی بیت مبارک مشغول و در شهر موصل از بلاد عراق نیز به همین خدمت نزد تبعیدشدگان مألوف بود از جمله زائرین کعبه مقصود به حضور حضرت معبود در مدینه عکا مشرف گردید و مشمول عنایت ربّ ودود گشت و مأمور حمل این رقّ منشور شد. این جوان برومند نامش میرزا بزرگ خراسانی پسر حاج عبدالمجید نیشابوری است و به سال ۱۲۸۶ هجری قمری در عکا به حضور مبارک مثول یافت و از محضر اقدس تمنا نمود به این شرف عظمی فائز گردد و حامل لوح مبارک شود. رجایش به لحاظ قبول سلطان یفعل ما یشاء مزین گشت و به همان ترتیب که در ظهر لوح جلیل مرقوم رفته بود به سوی ایران حرکت نمود و لوح مبارک را به ناصرالدین شاه تسلیم کرد و مورد شکنجه و آزار بسیار قرار گرفت و بالاخره جان در سیل جانان فدا نمود و از لسان قدم به "فخر الشهداء" مفتخر و ملقب گردید.^{۹۴} شهادتش در ماه ژوئیه ۱۸۶۹ اتفاق افتاده است. در ایام توقّف در بغداد اشعاری در جواب نبیل زرداری سروده که چند بیت آن ذیلاً نقل می‌گردد:

باز دیدم بال و پر آلوده‌ام	وز خیالات فنا ناسوده‌ام
آن زمان گفتم سخن با قلب خویش	کای تو قلب چاک چاک ریش ریش
پاک شو تو از خیالات فنا	تا میسر گردد وجه بهاء
تا نگردد قلب خالی از خیال	کی دهندش ساقیان خمر وصال
قلب منزلگاه محبوب است و بس	پاک و صافی شو به مقصودت برس ^{۹۵}

این جوان نازنین به ید قدرت الهی خلق جدید یافت و روح مبین در کالبد او دمیده شد، شور و خروش یافت و سر از جان نشناخت. آماده سفر به ایران و مهیای حمل بلا یای بی منتها گشت. دقیقه‌ای آرام نگرفت تا فرمان الهی را در عالم امکان به منصّه بروز و شهود رساند. حضرت بهاء الله

در باره خلق بدیع و اعزام او به ایران و شجاعت و شهامت این جوان غیور چنین می‌فرمایند، قوله الاکرم:

«در خلق بدیع و ارسال آن به قدرت و عظمت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود. اخبار این امور کلّ در الواح متعدّده نازل شده. فوالله الذی لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافی است و برهان الهی اظهر از شمس بر کلّ مبرهن و واضح می‌شود و لکن کینونات جعلیه به عالم خود مشغولند. از انفس سبحانیه و عرف آیات رحمانیه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله.»^{۹۶}

و در لوحی خطاب به والد ماجدش که متضمّن زیارتنامه آن فخر الشّهداء نیز می‌باشد، می‌فرمایند: «انحسبه کاحدٍ من العباد لا و مالک الایجاد به اخذت الزّلازل کلّ القبائل و اضطربت ارکان الظلم و اشرق وجه النّصر من افق الاقترار هل یصل الیه الاسماء لا و مالکها قد ارتقی الی مقام انقطعت عنه الاذکار.»^{۹۷}

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره هفدهم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۸ عرضه شده است.

۱- ناصرالدین شاه قاجار پسر محمد شاه چهارمین پادشاه از سلسله قاجاریه است که در شب ۶ صفر ۱۲۴۷ هجری قمری در شهر تبریز متولد و در سال ۱۲۶۴ هجری قمری به سن هفده سالگی پس از فوت پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری که جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را برگزار می‌نمود در طهران به دست میرزا رضای کرمانی که از مریدان سید جمال‌الدین افغانی بود مقتول و در شاه عبدالعظیم مدفون گردید. دوره سلطنتش ۴۹ سال و یک ماه و سه روز به طول انجامید و ۶۷ سال عمر کرد. مادرش مهد علیا ملکه جهان خاتم زن محمد شاه قاجار (۱۲۲۰-۱۲۹۰ هجری قمری) نوه دختری فتحعلی شاه و خواهر تنی سلیمان خان معروف به خان‌خانان حاکم اصفهان بود. مادر مهد علیا شاهزاده بیگم جان دختر دوّم فتحعلی شاه است. در سال ۱۲۵۰ هجری قمری محمد شاه به سلطنت رسید و در سال ۱۲۵۱ هجری قمری فرزند ارشد خود ناصرالدین میرزا را که پنج ساله بود به ولیعهدی برگزید و در سال ۱۲۶۳ هجری قمری او را به جای بهمن میرزا عم خود به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب کرد. جلسه محاکمه حضرت باب در تبریز در دوران ولیعهدی ناصرالدین میرزا تشکیل شد و او شخصاً در این جلسه حاضر بود. میرزا تقی خان امیرکبیر که در حدود سال ۱۲۲۲ هجری قمری در هزاره فراهان در خانواده‌ای از طبقه پیشهور به دنیا آمده بود و پدرش کربلانی محمد قربان نام داشت و نخست آشپز میرزا عیسی (میرزای بزرگ) قائم مقام اول بود و پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی احراز نمود پس از فوت امیر نظام زنگنه به پیشکاری آذربایجان منصوب و سرپرستی ولیعهد به او محوّل شد. میرزا تقی خان پس از مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هجری قمری ناصرالدین میرزا را به طهران حرکت داد و وسائل سلطنت او را فراهم آورد و با مقام صدارت عظمی به اداره امور کشور پرداخت و دستگاه دولت و دربار را دقیقاً تحت نظارت قرار داد. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه برخی تغییرات اساسی در اداره مملکت به همت مشیرالدوله ایجاد گشت و با تشکیل وزارتخانه‌های مختلف و هیئت وزیران از برای تنظیم امور کشوری موافقت نمود. ولی چندی نگذشت که مشیرالدوله را برکنار و روئے استبدادی خویش را بار

دیگر آغاز نمود. ناصرالدین شاه به علت اذیت و آزار بی حد و حصری که نسبت به پیروان حضرت باب و حضرت بهاءالله مجری داشت در الواح مبارکه به القابی از قبیل: "ظالم عجم"، "ناصر جائز"، "رئیس الظالمین" و غیره ملقب گردید (رجوع شود به توفیق مبارک حضرت ولی امرالله نوروز ۱۰۱ سنه بدیع، ص ۲۶۱ توفیعات مبارکه (لانگهین: لجنه نشر آثار امری، ۱۴۹ ب) و لغت نامه دهخدا، جلد ۴۶ و کتاب شرح حال رجال ایران، مجلد ۳ و ۴).

۲- رجوع شود به کتاب الواح حضرة بهاءالله الى الملوك و الرؤساء که دار النشر البهائیه فی البرازیل در سال ۱۹۸۳ به طبع رسانده است. سوره هیکل در کتاب مبین به خط زین المقزین مسطور و چاپ سوم این کتاب اخیراً به عنوان آثار قلم اعلی، جلد اول توسط مؤسسه معارف بهائی در کانادا در سنه ۱۵۳ بدیع (۱۹۹۶ م) صادر شده است، رجوع شود به صفحات ۶۰ الی ۸۸.

۳- مضمون بیان مبارک چنین است: اوست خداوند متعال که بزرگی و اقتدار در شأن اوست. ای پادشاه روی زمین ندای این بنده را بشنو. به درستی که من به خدا و به آیات او ایمان دارم و جان خود را در راهش فدا نموده‌ام... از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که تو را ناصر امرش کند و به عدلش متوجه سازد تا بر مردمان بمانند نزدیکان خود حکم نمائی و آنچه را برای خود اختیار می‌نمائی از برای آنان نیز برگزینی. به درستی که اوست توانا و متعال و پناه و رزق دهنده و قائم بالذات.

۴- رجوع شود به کتاب گنج شایگان تألیف عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ص ۱۰۲. ادرنه ولایتی است در منطقه روم ایلی Rumelia از بخش اروپائی کشور ترکیه که در سواحل دریای مرمره و داردانل واقع و مرکز آن نیز شهر ادرنه نامیده می‌شود که به همان نام ولایت خوانده می‌شود و در ۱۶۰ کیلومتری شمال غربی اسلامبول قرار دارد و چون امپراطور روم به نام هادریان Haderian در قرن دوم میلادی آن را تجدید بنا نمود به نام وی معروف شد و Haderianopolis خوانده شد. دولت عثمانی پس از آنکه این منطقه را تصرف نمود آن را از بالکان جدا کرد. ادرنه در آثار مبارکه به "سجن بعید" و "مدینه السجن" و "ارض سر" ملقب گردیده و چون در مرز بلغارستان واقع شده و سرزمین اسلاوهای بین اسلامبول و بلغارستان بوده به نام "سقلاب" و یا "صقلاب" معروف شده است. برای اطلاع بیشتر به لغت نامه دهخدا، جلد پنجم و کتاب جمال ابهی، حضرت بهاءالله، تألیف دکتر ریاض قدیمی مراجعه شود.

۵- رجوع شود به کتاب الواح حضرة بهاءالله الى الملوك و الرؤساء، ص ۱۳۹.

۶- رجوع شود به کتاب لثالی درخشان، تألیف محمد علی فیضی (شیراز: ۱۲۳ ب)، ص ۴۱۶. مضمون بیان مبارک چنین است: اوست خداوند متعال، از پروردگار مسئلت می‌نمایم که فردی را از بین بندگان خود برانگیزد و از عالم وجود منقطع فرماید و قلبش را به زیور توانائی و اطمینان مزین نماید تا خداوند را در بین مردم جهان آفرینش یاری دهد و هر هنگام بر متن نامه‌ای که از برای حضرت سلطان نازل گردیده آگاه شد برخیزد و لوح مبارک را به اجازه خداوند بخشاینده و توانا به دست گیرد و به شتاب تمام به سوی جایگاه سلطان حرکت نماید و چون به مکان تخت و تاج پادشاهی رسد در خانی ساکن شود و با احدی معاشرت ننماید و روز خروج سلطان بر سر راهش نشیند و به کمال ادب و خضوع نامه را بلند کرده نشان دهد و اظهار کند که فرستاده این مسجون است و سزاوار آنکه اگر سلطان امر به قتلش صادر نماید اضطرابی در دل احساس ننماید و به مقر فنا و نیستی بشتابد و زبان به مناجات گشاید که بار الهی، شکر تو را که مرا به نصرت امرت موفق داشتی و شهادت در سبیلت را مقدر نمودی. قسم به عزت تو که این جام شهادت را به کؤوس دو عالم ندهم زیرا که تو بدیلی برای آن مقدر نفرمودی و کوثر و سلسبیل با آن معادله نتواند. و اگر سلطان او را به حال خود گذارد و مورد تعرض قرار ندهد به لسان جان بگوید سپاس تو را ای یزدان دو جهان، به درستی که من به رضای تو و به آنچه که در سبیلت از برای من مقدر فرموده‌ای راضی‌ام و اگر چه مایل بودم زمین به خونم در محبت تو رنگین گردد و لکن آنچه را که تو اراده فرمائی خیر و صلاح من است. تو بر قلب و فؤاد من آگاهی و من از نفس تو بی‌اطلاع، و تویی خبیر و دانا.

۷- ایضاً، صص ۳۸۸-۳۸۹.

۸- مضمون بیان مبارک به فارسی: قیامی که انبیا و پیامبران از آن متحیر و قلوبشان منجذب گردید.

۹- رجوع شود به کتاب توفیعات مبارکه، صص ۱۵۴-۱۵۶.

۱۰- ایضاً، توفیق نوروز سنه ۱۰۸ بدیع، صص ۳۹۵-۳۹۶.

۱۱- اقتدارات (بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، صص ۲۹۷-۲۹۹. الواح مخصوصی که از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم عبارتند از: الصّیحة، القارعة، الحاقّة، السّاهرة، الطّامة، الصّاخّة، الآزفة، الفرع الاکبر، الصّور، النّاقور و امثالها. رجوع شود به لوح نبیل، اقتدارات، ص ۲۹۹. جمیع این اسامی در قرآن مجید نیز نازل گردیده فی المثل الصّیحة در سورة ق، القارعة در سورة القارعة، الطّامة در سورة النّازعات، الصّاخّة در سورة عبس، الآزفة در سورة غافر و الفرع الاکبر در سورة انبیاء و الصّور در سورة الزّمر و بالاخره النّاقور در سورة المدثّر.

۱۲- صیحة در لغت به معنی بانگ و فریاد است و در قرآن مجید در سورة ق (۵۰)، آیه ۴۲ نازل: «یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج.» یعنی روزی که خلق آن صیحه (که به صور اسرافیل تعبیر شده است) را به حقّ بشنوند؛ آن روز هنگام خروج از قبرهاست. رجوع شود به لثالی در خشان، ص ۴۱۰.

۱۳- مضمون بیان مبارک: آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند از آن مدهوش شدند مگر کسانی را که خداوند اراده

فرماید.

۱۴- لوح حضرت بهاء‌الله که در لثالی در خشان، ص ۴۱۰ چاپ شده است.

۱۵- حضرت ولیّ امرالله در باره این دو نفر در کتاب قرن بدیع، فصل پنجم چنین می‌فرماید: «یک نفر بابی به نام صادق تبریزی که از شهادت مولای محبوب خویش سخت دچار حیرت و تأثر گردیده و از کثرت احزان حالت طبیعی خود را از دست داده بود دیوانه‌وار در مقام قصاص برآمد.» شریکش در این عمل ابلهانه فتح‌الله قمی بود.

۱۶- نامه‌های رسول اکرم در کتاب‌های مختلف از قبیل: مکانة الملوک و الامراء، ص ۴۱۴ و تاریخ طبری یا تاریخ الزّسل و الملوک از انتشارات اساطیر، جلد سوم صص ۱۱۳۳-۱۱۴۳ به چاپ رسیده است.

۱۷- ترجمه نامه‌های حضرت محمد به ملوک و امرا در کتاب تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری جلد سوم ترجمه ابوالقاسم پاینده از انتشارات اساطیر موجود است.

۱۸- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، صص ۱۳،

۱۶-۱۷.

۱۹- لوح مبارک سلطان ایران (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب)، ص ۲۵.

۲۰- مقصود شیخ عبدالحسین طهرانی است. حضرت ولیّ امرالله در لوح قرن حیاتی غرب که عنوان ترجمه فارسی آن کتاب قرن بدیع است شرح مبسوطی در باره مکاید و دشمنی‌های این مجتهد عنود نسبت به حضرت بهاء‌الله مرقوم داشته‌اند: رجوع شود به جلد دوم صص ۱۵۲-۱۵۹. ضمناً حضرت عبداله‌بهاء جلّ ثنائه در خطابه لیلۃ ۱۹ ژوئن سال ۱۹۱۳ در مدینه پورت سعید در اقلیم مصر بعضی اعمال نالایقه و اقدامات پرکین این شخص را نسبت به شرع مبین به تفصیل بیان داشته‌اند که در کتاب خطابات حضرت عبداله‌بهاء به چاپ رسیده است.

۲۱- میرزا سعید خان متولد سال ۱۲۳۱ هجری قمری در آذربایجان، نام اصلیش ملا محمد سعید پسر سلیمان شیخ الاسلام گرمرو بود. پس از مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هجری قمری هنگامی که ناصرالدین شاه به همراهی امیرکبیر از تبریز عازم طهران شد در وسط راه میرزا سعید خان عرض حالی به امیرکبیر تسلیم نمود. امیرکبیر از خط و عرض حال وی خوشش آمد و او را به سمت منشی خاص و کاتب اسرار خود تعیین نمود. پس از فوت محمد علی خان شیرازی وزیر خارجه در سال ۱۲۶۸ شاه به میرزا سعید لقب خانی داد و بعد او را مؤتمن الملک ملقب نمود و در سال ۱۲۶۹ رسماً به سمت وزیر خارجه برگزید و در سال ۱۲۷۶ حکومت کرمانشاه و لرستان و نهاوند و خرقان و سپس اداره راه سازی را به او سپرد. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۸ هجری قمری هیئتی به نام "دارالشورای کبری" تشکیل داد

که در آن مؤتمن الملک عضو بود و در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ این شورا را منحل و هیئت دیگری به نام "شورای دولتی" تأسیس نمود که اعضاء آن از این قرار بودند: فیروز میرزا نصرت الدوله، میرزا سعید خان مؤتمن الملک، میرزا عباس خان معاون الملک، میرزا کاظم خان نظام الملک، پاشا خان امین الملک، میرزا محمد حسین خان دبیر الملک، محمد رحیم خان علاءالدوله، دوستعلی خان معیر الممالک (ملقب به نظام الدوله نوه فتحعلی شاه)، امیر اصطلان خان مجدالدوله (دانی ناصرالدین شاه و برادر اعیانی مهد علیا)، حسنعلی خان گزوسی (ملقب به امیر نظام)، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، محمد قلی میرزا ملک آرا، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه و بالاخره غلامحسین خان سپهدار. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم را از صدارت عظمی برکنار کرد ولی مقام وزارت خارجه را به وی سپرد و میرزا سعید خان مؤتمن الملک را به تولیت آستان قدس رضوی تعیین نمود. ناصرالدین شاه چندی بعد میرزا حسین خان مشیرالدوله را از مقام وزارت خارجه نیز معزول نمود و بار دیگر مؤتمن الملک را در سال ۱۲۹۷ به سمت وزیر خارجه ایران منصوب ساخت که تا آخر حیات در این مقام باقی بماند و در ۱۳۰۱ هجری در سن ۷۰ سالگی وفات کرد و در دارالسعادة امام رضا مدفون گشت. لوح معروف به شکرشکن که از قلم سلطان قدم نازل گشته محتملاً به افتخار میرزا سعید خان مؤتمن الملک است. برای کسب اطلاع بیشتری از این وقایع به مجلد اول و دوم کتاب شرح حال رجال ایران به قلم مهدی بامداد مراجعه شود.

۲۲- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۲۶-۲۷.

۲۳- ایضاً، ص ۲. مضمون بیان مبارک به فارسی: ای پادشاه روی زمین، بشنو ندای این غلام را، به درستی که من عبدی هستم که به خداوند ایمان آورده‌ام و جان خود را در راهش فدا کرده‌ام و بلا یائی که تحمل نموده‌ام شاهد گفتار من است و این بلا یا را هیچ یک از بندگان تحمل ننموده است و پروردگار دانا بر آنچه می‌گویم شاهد و گواه است.

۲۴- ایضاً، صص ۱۳-۱۴. مضمون بیان مبارک: و برخی دیگر گفته‌اند که او کافر است پس از آنکه شهادت می‌دهد که هیچ خدائی جز او نیست و کسانی را که مبعوث فرموده و برای هدایت ناس برگزیده مظاهر اسماء و مطالع صفات و محل نزول وحی الهی در عالم وجودند.

۲۵- ایضاً، ص ۴۵.

۲۶- ایضاً، صص ۱۴-۱۵. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: شهادت می‌دهم به اینکه نیست خدائی مگر او که از یوم ازل بوده و با او هیچ چیز دیگر نبوده و الی الابد مانند قبل خواهد بود. خداوند بخشاینده بالاتر از آنست که قلوب اهل عرفان به ادراک کنه او پی برند و یا به معرفت ذاتش رسند. او مقدس است از عرفان غیر خود و منزّه است از ادراک دیگران. به درستی که او از اول بلا اول از جمیع عالمیان بی‌نیاز بوده است.

۲۷- ایضاً، ص ۳۰.

۲۸- ایضاً، ص ۳۵.

۲۹- ایضاً، ص ۷. مضمون بیان مبارک چنین است: اوست چیره بر خلق و دارای غلبه بر مردم خود. به درستی که اوست دانا و حکیم.

۳۰- ایضاً، صص ۲-۳. مضمون فارسی: مردم را فقط به سوی خدای تو و پروردگار جهانیان دعوت نمودم.

۳۱- ایضاً، ص ۲۲. مضمون فارسی: خداوند، تو آگاهی بر اینکه چیزی به جز امر تو نخواهم و قصدی به جز ذکر تو ندارم. قلمم جز به رضای تو و به اظهار آنچه که به قدرت مرا مأمور فرمودی حرکت ننماید.

۳۲- ایضاً، ص ۷. مضمون فارسی: ای سلطان، من بمانند یکی از بندگان بودم و در بستر استراحت آرمیده بودم. نسائم الهی بر من مرور نمود و دانش آنچه هست را به من آموخت. این علم از من نبوده بلکه از نزد خداوند دانا و تواناست و اوست که مرا به ندا در بین زمین و آسمان فرمان داده است.

۳۳- ایضاً، ص ۳. مضمون فارسی: و در عشق و محبت او بر من وارد شد آنچه که چشم عالم شبه و مثل آن را

ندیده است.

۳۴- ایضاً. مضمون فارسی: هر بلائی که از ابر قضا در سبیل خداوند مالک اسماء نازل شود به جان قبول نمودم و هر انصاف دهنده دانائی شاهد این گفتار است.

۳۵- ایضاً، صص ۸۸-۸۹. مضمون فارسی: اگر مرا مختار نمایند که عزت و ثروت و رفعت و راحت و آسایش را برگزینم و یا شدت و بلا را اختیار کنم، البته سختی و شدتی که امروزه مرا در بر گرفته می‌گزینم و ذره‌ای از این بلا را به آنچه که در عالم وجود خلق گشته است تبدیل نمی‌نمایم. اگر بلا در سبیل حق متعال نباشد بقای مرا چه لذتی است و حیات مرا چه نفعی.

۳۶- ایضاً، ص ۳۳.

۳۷- ایضاً، صص ۱۵-۱۶. به یاد آر روزهایی را که آفتاب مکه از افق ربّ علیّ اعلایت اشراق نمود و علما اعراض و اعتراض نمودند تا از آنچه در آن یوم در پس پرده نور پنهان و مستور بود آگاه شوی و امور از جمیع اطراف به قدری بر او سخت شد که به دستور حضرتش اطرافیان متفرّق شدند و این چنین فرمان الهی از آسمان قدرت و عزت نازل گشت.

۳۸- ایضاً، ص ۵۱. مضمون فارسی: مردم می‌توانند از فقہائی که به صیانت نفس خود پرداخته و به حفظ دین همت گماشته و با هواهای نفسانی خود مخالفت نموده و به اطاعت امر مولایشان قیام می‌نمایند تقلید کنند.

۳۹- ایضاً.

۴۰- ایضاً، صفحه ۵۲. مضمون فارسی: فقہاء آن زمان شریرترین فقہاء دوران‌اند. از آنها فتنه سر می‌زند و بدانها برمی‌گردد.

۴۱- قرآن مجید، سوره حجرات (۴۹)، آیه ۶.

۴۲- شیخ مرتضیٰ انصاری فرزند محمد امین از اهل دزفول در سال ۱۲۱۴ هجری قمری متولد شد و در شب شنبه ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۱ هجری قمری وفات یافت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. وی از مشاهیر علمای شیعه است و نسبتش به جابر بن عبدالله انصاری از صحابه حضرت محمد می‌رسد. اجازه روایت را از ملا احمد نراقی در کاشان به دست آورد و بعد از چندی به عتبات رفت و مدتی در مجلس درس شیخ علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء حاضر شد و پس از درگذشت شیخ محمد حسن اصفهانی معروف به "صاحب جواهر" بزرگ‌ترین مجتهد شیعه شد و به مقام "مرجع کل" رسید و مدت پانزده سال پیشوای دینی تمامی شیعیان گردید و به لقب "خاتم الفقهاء و المجتهدین" معروف گشت. مردی سلیم النفس و نزد همگان عزیز و محترم بود. می‌گویند در حین وفات از مال دنیا هفده تومان نزد دو دخترش باقی بود و به همان مقدار قرض داشت. تألیفاتش به زبان ساده نگاشته شده و در مدارس دینی شیعه در شمار کتب درسی درآمده است از جمله فوائد الاصول معروف به رسائل در اصول فقه به عربی مرقوم و به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است. شیخ مرتضیٰ یکی از برجسته‌ترین نوایغ فقهی شیعه و مبتکر علم اصول جدید به شمار می‌آید. جناب اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات، ص ۹۸۵ نقل می‌نمایند که جمال قدم در باره او در یکی از الواح می‌فرمایند، قوله الاحلی: «اگرچه فی الحقیقه به افق اعلیٰ ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر و لکن موفق به عرفان نشد و زحمت‌های هفتاد ساله بر باد رفت.» و ایضاً در صص ۹۸۷-۹۹۰ همان کتاب چنین نگاشته شده:

«حضرت عبدالهاء در باره شیخ انصاری فرموده‌اند: سید محمد برادر میرزا علی محمد مشهور که از مشاهیر مجتهدین بود از کربلا به بغداد آمد و در خانه حاجی جعفر دولت‌آبادی منزل کرد. حاجی جعفر و برادرش حاجی خلیل دولت‌آبادی از اعدای امر بودند. سید محمد مزبور میرزا حسن گل‌گلاب را که از احباب و برادر حاجی عبدالمجید مرحوم بود دید و درخواست تحصیل اجازه تشرف از حضور مبارک نمود که خفياً مشرف شود. اجازه فرمودند مشرف شد و سؤالاتی کرد جواب شنید مؤمن شد و تا سحر مشرف بود. چون برگشت حاجی جعفر را در انتظار دید از او سؤال کردند که کجا بودی وقایع را گفت همه استیحا ش کردند که آقا سید محمد هم صبح رفت به کاظمین و از آن جا به کربلا و نجف رفت در مجلس درس شیخ مرتضیٰ رفت شیخ که عموماً به سادات احترام

می‌کرد سید محمد را بالا دست خود نشانید. سید محمد در حضور شیخ و طلاب شرح تشرّف خود را به حضور مبارک گفت طلاب ملامت کردند که آقا شما هم بایی شده‌اید. شیخ مرتضای مرحوم به طلاب تغیر کرد و از سید درخواست کرد که مطلب خود را بگوید. سید گفت با وجود این هیجان نمی‌گویم و بعد در هر جا نشست گفت. بعد فرمودند جلّ ثنائه: مرحوم شیخ مرتضی ابدأ تعرّض به این امر نکرد و کلمه‌ای ضدّ این امر بر زبان نراند. همیشه می‌گفت که من تجسّس باید بکنم، تحقیق باید بکنم، هنوز تجسّس نکرده‌ام. هر کس باید بنفسه تجسّس کند.

باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در محضر شیخ مرتضی سبب انتباه آقا میرزا علی نقی مجتهد سمنانی شد. جناب میرزا علی نقی به تجسّس افتاد از نجف مخصوص برخاست و به بغداد آمد به حضور مبارک مشرّف شد مؤمن و موقن شد ثابت و مستقیم شد هر شبهه‌ای داشت عرض کرد و جواب شنید مراجعت به نجف کرد و یکسر به منزل آقا شیخ مرتضی رفت و می‌دانید که شیخ مرتضی مقتدای پنجاه میلیون شیعیان بود رئیس کُل بود از قضایای اتفاقی شیخ ناخوش بود و در بستر خوابیده بود... مختصر این است جناب شیخ من رفتم بغداد و به حضور ایشان مشرّف شدم و حجت بر من بالغ شد و به شما عرض می‌کنم واجبست بر شما فوراً تحقیق این امر بکنید شیخ در جواب گفت بلی من خیلی آرزو دارم که در توحید کار بکنم ولی مجال نمی‌یابم انشاءالله مجال خواهم یافت و در توحید کار خواهم کرد. به این عنوان توحید گفت میرزا علی نقی گفت جناب شیخ معلوم شد که تا به حال از توحید خیر نداشتند بسیار خندید لکن در آن ناخوشی فوت شد خدا رحمتش کند بسیار شخص با انصافی بود. مرکزش مهم بود چنین شخصی در چنین مرکز چنین انصاف دهد خیلی است.»

برای اطلاع بیشتر به کتاب دائرة المعارف تشیّع، جلد دوم و کتاب الدرّیعه، جلد ششم نیز مراجعه شود.

۴۳- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۵۲-۵۳.

۴۴- وَهَب بن رَاهِب از قبیله اوس (معنی لغوی اوس یعنی گرگ و نام یکی از قبائل قحطانی در عربستان است) که قبل از بعثت (رسول اکرم) مؤدّه ظهور پیغمبر را می‌داد و بعد اسلام آورد سپس رنجشی پیدا کرد مُرتدّ شد و پنجاه تن از اقوام خود را هم از اسلام برگردانید و در جنگ احد در لشکر مشرکین بود و با مسلمین می‌جنگید بالاخره به روم رفت تا از هراکلیوس قیصر آن مملکت لشکر بخواید و مدینه را مسخر کند و از آن جا به پاره‌ای از منافقان پیغام فرستاد تا مسجدی در مقابل مسجد قبا بسازند که در مراجعت در آن مسجد با منافقان در تفرقه مسلمین شور و تدبیر نماید آنها هم مسجد را ساختند ولی پیغمبر که به وحی الهی برکیدشان مطلع شد امر کرد آن را سوزانیدند و از بنیان ویران کردند و این همان بنائی بود که به مسجد ضرار موسوم گشت (نقل از لغت نامه کتاب لوح مبارک سلطان ایران، به قلم جناب عزیزالله سلیمانی). در لغت نامه دهخدا در باره مسجد قبا چنین نگاشته شده است: احمد بن یحیی بن جابر گوید پیشینیان از یاران پیغمبر که به قریه قبا وارد شدند در آن جا مسجدی ساختند و تا یک سال که قبله بیت المقدّس بود در این مسجد به سوی بیت المقدّس نماز می‌خواندند و چون رسول خدا از مکه به مدینه مهاجرت کرد در این مسجد اقامه جماعت فرمود (جلد ۳۸).

۴۵- کعب بن اشرف مردی از اکابر یهود بود و دارنده طبع شعر بود که حضرت رسول را هجا می‌گفت و اصحابش را اذیت می‌کرد و بعد از غزوة بدر از محلّ خود که قدری از مدینه دور بود به مکه رفته مشرکین را بر جنگ پیغمبر تحریص نمود. بعد از آنکه از مکه مراجعت کرد چند تن از مسلمین که بعضی با او رفیق و بعضی برادر خوانده‌اش بودند به اشاره حضرت رسول برای کشتن او حاضر شدند و شبانه به منزلش آمده دوستانه او را طلبیدند و بعداً او را به عنوان گردش به جانب شعب عَجُوز که نام موضعی است در بیرون مدینه برده در بین راه شکمش را دریده و سرش را بریده خدمت حضرت رسول آوردند (نقل از کتاب لوح مبارک سلطان ایران). شرح زندگی کعب را نیز در کتاب زندگانی محمد، تألیف دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، مؤسسه انتشارات سوره، صص ۳۸۵-۳۸۶ می‌توان یافت.

۴۶- عبدالله اَبی از اهل یثرب (مدینه) بود که اهالی آن شهر او را برای سلطنت نامزد کرده تاجی مرصع به دُر و

یاقوت برایش ساخته و در صدد بودند لعل درشتی از یوشع نامی یهودی بخرند و تاج را با آن تکمیل کرده بر سرش گذارند. در همین اثنا حضرت رسول به مدینه تشریف بردند و به قدوم مبارکش امور دگرگون شد و عبدالله به پادشاهی نرسید. این شخص اگرچه به ظاهر ضمیمه اصحاب و جزو انصار شد ولی باطناً رئیس منافقان بود و غالباً کلمات حسدآمیز بر زبان می‌راند. سورة المنافقون (۶۳) در قرآن مجید در شأن او و پیروان نفاق پیشه‌اش نازل شده است (نقل از کتاب لوح مبارک سلطان ایران). برای اطلاع بیشتری از شرح زندگانی او به کتاب زندگانی محمد تألیف محمد حسین هیکل مراجعه شود.

۴۷- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۶۲-۶۴.

۴۸- حَنَاس یا حَنَان یا حَنَّا قاضی بزرگ یهود و پدر زن قیفا بود و در کتاب قاموس الکتاب المقدس، دارالترقیه، القاهرة، چاپ هفتم، ۱۹۹۱، صص ۳۲۳-۳۲۴ چنین نوشته شده که گرچه حَنَان در وقت دستگیری حضرت مسیح ریاست کهنه را عهده‌دار نبود ولی لقب رئیس را داشت.

۴۹- قیفا در زبان آرامی یعنی صخره. او رئیس کهنه یهود بود و چون شایع شد که حضرت مسیح مرده زنده می‌کند در بین یهود از سطوت او خوف و هراس پدیدار شد که مبادا مسیح بر ملت یهود مستولی شود. این است که قیفا به فکر هلاکت مسیح افتاد و پس از بازداشت مسیح او را به نزد قیفا آوردند و از حضرتش سؤال نمود که آیا صحیح است که تو ادعا می‌کنی که مسیح و پسر خدا هستی و چون حضرت اعتراف فرمود قیفا گفت شاهد دیگری لازم نیست و فتویٰ به قتل پیغمبر خدا داد. رجوع شود به کتاب قاموس الکتاب المقدس، صص ۷۵۰-۷۵۱.

۵۰- لوح مبارک سلطان ایران، ص ۶۵.

۵۱- ایضاً، ص ۶۸. مضمون فارسی: کاش اجازه می‌دادی ای سلطان تا آنچه را که موجب روشنایی چشم‌ها و اطمینان نفوس و ایقان هر منصفی است از برای تو ارسال نمایم تا بدانی علم کتاب در دست اوست.

۵۲- ایضاً، صص ۱۶-۱۷. مضمون فارسی: قسم به خداوند ای پادشاه اگر ترانه‌های ورقائی را که به امر آفریدگار بخشاینده بر شاخسارها به الحان گوناگون مترنم است بشنوی. هر آینه مُلک را به پشت سر نهی و به سوی منظر اکبر روی آوری و آن مقامی است که کتاب فجر از افق آن ظاهر و پدیدار گشته است.

۵۳- ایضاً، صص ۱۷-۱۸. اصل بیان مبارک چنین است: «لا خیر فیما ملکنه الیوم فسوف یملکه غداً غیرک ان اختر لنفسک ما اختاره الله لاصفیانہ انه یعطیک فی ملکوتہ ملکاً کبیراً».

۵۴- ایضاً، ص ۶. مضمون فارسی: دنیا و آنچه از عزت و لذت در اوست به زودی فانی شود و مُلک از برای خدای متعال و دانا باقی می‌ماند.

۵۵- ایضاً، صص ۱۱-۱۲. مضمون فارسی: در عالم وجود جز تجلی حضرت معبود رانبینی و در نزد تو مُلک زمین حقیرترین چیز خواهد بود. این جهان را از برای کسی که آن را بخواهد می‌گذاری و دیدگان را به سوی افقی متوجه می‌سازی که به روشنایی وجه الهی منور است و سنگینی مُلک را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنی مگر از برای نصرت امر پروردگار علیّ متعال باشد. آن وقت ملاّ اعلیٰ بر تو تهنیت خواهند فرستاد. خوشا به حال این مقام بلند اگر به قوه اسم معروف الهی بدان ارتقاء یابی.

۵۶- رجوع شود به لوح سلمان، کتاب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۱۲۸. اسم حقیقی سلمان "شیخ خنجر" و اهل قریه "دریهک" از توابع هندبجان خوزستان میباشد. شرح احوال وی از قلم حضرت مولی الوری در کتاب مبارک تذکره الوفاء نازل گردیده است. از لسان عظمت به لقب "سلمان" ملقب گردید و چون با پای پیاده و در طی اسفار عدیده واسطه وصول عرائض احتیای الهی به مظهر ظهور کلی الهی و مرکز میثاق ربّانی بود به "پیک رحمن" معروف شد. در بعضی از الواح او را به "جناب مهاجر" نیز خطاب فرموده‌اند. از جمله لوح مبارک جمال اقدس ابهیّ مصدر به «به نام باقی دانا کتابت لدی العرش حاضر و ندایت استماع شد» که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، جلد هفتم، صفحه ۱۵ به چاپ رسیده است می‌فرماید، قوله العزیز: «الیوم استقامت لازم است. از حقّ بخواهید تا در

حبش ثابت و راسخ مانید. جناب مهاجر یعنی شیخ سلمان در این سفر حمل مشقات نموده‌اند آنه لا یضیع اجر المقبلین» انتهى. سلمان اُمّی و کاملاً بی‌سواد بود ولی الواح متعدده در شأن او از یراعه عزّ مبین و مرکز عهد و میثاق متین نازل شده و مورد موهبت و ملاطفت آن طلعات قدسیه قرار داشته. وفاتش در مدینه الله شیراز در سنه ۱۳۱۶ هجری اتفاق افتاد و قبرش بدایتاً در قبرستان مسلمین بود و سپس به گلستان جاوید شیراز منتقل گردید.

۵۷- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۹-۱۰. مضمون فارسی: قلم اعلیٰ مرا خطاب نموده می‌فرماید بیم و هراس به دل راه نده و آنچه بر تو وارد گشته است را برای حضرت سلطان شرح ده زیرا قلبش در محضر خداوند بخشاینده قرار دارد و امید چنانست که آفتاب عدل و احسان از افق قلب او تابان گردد. اینست فرمان آفریدگار که از نزد آن حکیم باقی نازل شده.

۵۸- ایضاً، صص ۱۸. مضمون فارسی: از خداوند مسئلت می‌نمائیم که حضرتت را بر استماع کلمه‌ای که عالم بدان روشن می‌گردد مؤید فرماید و از کسانی که از شطر قرب بدورند تو را محفوظ بدارد.

۵۹- ایضاً، صص ۶۸.

۶۰- ایضاً، صص ۵۰.

۶۱- ایضاً، صص ۵۸-۵۹. مضمون فارسی: و اگر ندای من از برای خاطر تو است پس دل‌های بندگانت را به سوی آسمان شناسائیت و قلب سلطان را به طرف عرش رحمانت جذب نما و از نعمت‌هائی که از آسمان جود و کرم و ابر رحمت نازل شده او را مرزوق فرما تا از آنچه در نزدش است منقطع گردد و به سوی الطافت توجّه نماید. ای پروردگار، او را بر نصرت امرت و ارتفاع کلمه‌ات در بین مردمت مؤید نما و به لشکرهای ظاهر و باطن یاری ده تا شهرها را به اسم تو تسخیر نماید و بر جمیع مردم روی زمین به قدرت و سطوت تو حکم نماید ای آنکه عالم وجود در دست قدرت تو است. به درستی که تو حاکم بر مبدء و معاد می‌باشی و نیست خدائی مگر تو که توانا و عزیز و حکیمی.

۶۲- ایضاً، صص ۴۸.

۶۳- ایضاً، صص ۳۵.

۶۴- ایضاً، صص ۵۰.

۶۵- ایضاً، صص ۴۹. ترجمه: کلام سخن‌چین را باور نکنید.

۶۶- ایضاً. مضمون فارسی: به غیر از آنچه خداوند در کتاب حکم فرموده.

۶۷- ایضاً، صص ۴۳.

۶۸- ایضاً، صص ۲۳-۲۵. مضمون فارسی: بار الهای، این نامه‌ایست که می‌خواهم برای سلطان بفرستم و تو می‌دانی که من از او جز ظهور عدل از برای خلق تو و تجلی الطاف از برای اهل بلاد تو نمی‌خواهم... خداوندا، حضرت سلطان را بر اجرای احکامات در بین بندگانت و ظهور عدلت در میان مردمانت تأیید فرما تا بر این حزب به نحوی حکم نماید که بر دیگران روا می‌دارد. به درستی که تو مقتدر و عزیز و حکیمی.

۶۹- منصوریه یکی از شهرهای مصر است و شرح ظلم و ستمی که قونسل ایران در حقّ اجبای الهی اجرا نمود در کتب مختلفه ثبت شده از جمله رجوع شود به بهجت الصدور، صص ۹۰.

۷۰- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۵۴.

۷۱- ایضاً، صص ۵۵-۵۶. قرآن مجید، سورة البقرة (۲)، آیه ۱۷۹: «و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون». یعنی ای عاقلان، حکم قصاص برای حفظ حیات شماس است تا از قتل یکدیگر بپرهیزید.

۷۲- قرآن کریم، سورة النجم (۵۳)، آیه ۳۸. یعنی هیچ کس بارگناه دیگری را (در قیامت) به دوش نخواهد گرفت.

۷۳- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۳۷.

۷۴- ایضاً، صص ۲۴. مضمون فارسی: و من برای نفس خود آنچه را که تو اراده فرمودی اراده می‌کنم و آنچه تو

خواستی می‌خواهم. معدوم شود کسی که به غیر از تو بخواهد. قسم به اقتدار تو که رضای تو منتهای آمال منست و مشیت تو بالاترین امید و آرزوی من.

۷۵- ایضاً، ص ۷۰. مقصود از 'اهل من' گوهر خانم حرم کاشی حضرت بهاء‌الله بودند که با جمعی به اسیری به شهر موصل عراق برده شدند. رجوع شود به صفحه ۵۵۶ کتاب امر و خلق، گردآوری اسدالله فاضل مازندرانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷ ب). شرح سعایت و تفتین شیخ عبدالحسین طهرانی و سفیر کبیر ایران در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان و قونسول ایران در بغداد میرزا بزرگ خان در این زمینه را در سورة الملوک می‌توان مطالعه نمود. جمال اقدس ابیهی در توصیف تبهکاری و شرارت شیخ عبدالحسین طهرانی می‌فرماید، قوله المستعان: «هو الذی وسوس الشیطان فی نفسه... و یفرّ الشیطان عن کفره... ما من ظلم و ما من فسق الا و قد بدأ من هذا الشقی و سيعود کلّ ذلک الیه.» مضمون بیان مبارک چنین است: او کسی است که در نفس شیطان وسوسه کرد... و شیطان از کفرش فرار می‌کند... ظلمی نبود که روا نداشت و فسقی نبود که از این ستمکار سر نزد و جمیع این مظالم به خود او راجع خواهد شد (منقول از بیان حضرت ولی‌عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع، جلد دوم). همچنین رجوع شود به صفحه ۵۵۷ از کتاب امر و خلق، جلد دوم، چاپ ایران. از جمله نفوس دیگری که به اسیری به موصل فرستاده شدند میرزا عبدالمجید شیرازی است که شرح حال او را حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یوم بیستم ژوئن ۱۹۱۵ در بیت مبارک بیان فرموده‌اند و جناب اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات، در صص ۴۳۲-۴۳۳ آن را نقل کرده‌اند و این شخص همان کسی است که جمال اقدس ابیهی در لوح حکمت خطاب به شیخ فاضل قاننی ملقب به نبیل اکبر فرموده‌اند، قوله الاحلی: «أنا بینا لک اذ کُنّا فی العراق فی بیت من سمّی بالمجید اسرار الخلیقة و مبدئها و منتهاها...» (مضمون بیان به فارسی: به درستی که ما زمانی که در عراق و در خانه شخصی موسوم به عبدالمجید بودیم اسرار خلقت و اول و آخر آن را از برای تو شرح دادیم). عبدالمجید شیرازی در بغداد به شرف ایمان به جمال جانان مشرف گشت. با ازل نیز نسبتی داشت. تحت تأثیر القانات او قرار نگرفت و پس از سفر مبارک به کردستان ثابت و مستقیم بماند و بعد از خروج هیکل مبارک از بغداد از اسرا به موصل فرستاده شد و بالاخره در اسیری در موصل به رحمت ایزدی پیوست.

۷۶- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۷۰-۷۱. مضمون فارسی: ای سلطان چراغ‌های انصاف خاموش شد و آتش ظلم و اعتساف در جمیع اطراف شعله‌ور گشت تا آنکه اهل مرا اسیر نمود از بغداد به موصل سرگون نمودند. این اولین بار نیست که پرده احترام نفوس در سبیل حضرت باری دریده می‌شود. شایسته آنکه هر نفسی توجه نماید و به یاد آورد آنچه را که بر آل رسول خدا وارد شد زمانی که اسیرشان نمودند و به دمشق بردند و بین آنها سید ساجدین و سند مقرّبین و کعبه مشتاقین بود.

۷۷- ایضاً، صص ۳-۳۱.

۷۸- ایضاً، صص ۳۱-۳۳. مضمون فارسی: اگر در رضای او کشته شوید بهتر از آنست که بکشید.

۷۹- ایضاً، صص ۳۸-۳۹.

۸۰- ایضاً، صص ۲۷-۲۸.

۸۱- ایضاً، ص ۴۶، فقراتی از کلمات مکنونه فارسی نقل گردیده است.

۸۲- ایضاً، ص ۸۲. مضمون فارسی: به زودی صاحبان حکم و ثروت ما را از این خاک که ادرنه نامیده می‌شود اخراج و به عکا خواهند فرستاد و چنانچه حکایت می‌کنند عکا خراب‌ترین شهرهای جهان می‌باشد، ظاهرش قبیح و هوایش کثیف و آبخش متعفن‌ترین است. گویا که مرکز حکومت جفدانست.

۸۳- ایضاً، ص ۸۳. مضمون فارسی: قسم به خداوند که اگر مرا خستگی و فرسودگی از پای درآورد و گرسنگی نابد نماید و فراشم از سنگ خارا شود و رفیق و مؤانسم درندگان بیابان باشند جزع و ناله ننمایم و به قوه خداوند عالم و خالق امم صبر پیشه کنم و در جمیع احوال شکرگزار باشم.

۸۴- ایضاً، صص ۴۰-۴۲. مضمون فارسی: زمینی نیست که به خون آنان رنگین نگشته و هوائی نیست که ناله دیشان

در آن مرتفع نشده.

۸۵- ایضاً، صص ۷۴-۷۵. مضمون فارسی: قسم به ذات حق که نه از بلا در سیلش ناشکیبائی کنم و نه از مصیبت در حب و رضایش بنالم. خداوند بلا را باران بامدادی از برای این چمنزار سبز قرار داده و فقیله چراغی کرده که بدان وسیله زمین و آسمان را روشن و منیر گردانیده است.

۸۶- ایضاً، صص ۸۴-۸۶. مضمون فارسی: مسئلت می‌نمایم که این بلای ظلمانی را به مثابه زره‌ای از برای نگهداری آئینش قرار دهد و بدان هیکل امرش را از گزند شمشیرهای تیز و بز آن محافظه فرماید. امرش را همواره با سختی و بلا مرتفع ساخته و ذکرش را بالا برده و این روندی است که از ایام پیشین و عصرهای اولین چنین بوده و به زودی مردم آنچه را که امروزه نمی‌دانند خواهند فهمید و آن زمانی است که اسب‌هایشان بر زمین بغلند و بساطشان برچیده شود و شمشیرهایشان کند گردد و گام‌هایشان سست شود. نمی‌دانند تا به کی بر ستور هوئی و هوس می‌رانند و در بیابان غفلت و گمراهی در تاخت و تازند. آیا آنان که بر نازبالش‌های بزرگواری تکیه کرده‌اند و به مجد و عزت بی‌منتهای رسیده‌اند باقی و برقرار خواهند ماند؟ هرگز!! قسم به خداوند بخشاینده! آنچه که در این عالم است را فنا اخذ نماید و تنها وجه خداوند عزیز و منان باقی خواهد ماند. کدامین زره‌ایست که از برخورد خدنگ نابودی در امان بوده و کدامین بودی است که دست قضا آن را ویران نساخته و کدامین دژیست که فرستاده مرگ بدان راه نیافته و کدام تختی است که سرنگون نشده و کدام اریکه‌ایست که واژگون نگشته؟ اگر مردم از رحیق رحمت پروردگار دانا و توانا در آخرت آگاه گردند هرآینه دست از سرزنش بردارند و رضایت این غلام را گیرند.

۸۷- ایضاً، صص ۸۸. مضمون فارسی: خداوند را سوگند می‌دهم که اگر مرا در انتخاب عزت و ثروت و آسایش و بزرگی و یا شدت و سختی آزاد نهد هرآینه آن‌گزینم که امروزه در آنم و الآن ذره‌ای از این بلا و سختی را با آنچه که در ملکوت وجود خلق فرموده مبادله ننمایم. اگر بلا در سبیل آفریدگار یکتا نباشد بقایم را چه لذتی و زندگی را چه نفعی و بهائی است؟

۸۸- ایضاً، صص ۲۳. مضمون فارسی: قسم به عزت و اقتدار تو که در عشقت زبان به ناشکیبائی نگشایم و در رضایت از جمیع بلاهای روی زمین شکوه ننمایم و این نتوانم مگر به قوت و قدرت و عنایت و فضل تو که مرا در آن استحقاقی نیست.

۸۹- ایضاً، صص ۷۵. مضمون به فارسی: آیا از برای احدی ثروت ظاهری باقی خواهد ماند و از مکنش در محضر حق نتیجه‌ای به دست خواهد آورد؟ اگر به آنان که در زیر سنگ آرمیده‌اند و در گل و لای مانده‌اند نظر افکنی آیا می‌توانی بین کاسه پوسیده سر ثروتمندان و استخوان انگشت بردگان فرقی نهی؟ نه، قسم به خسرو خسروان! والی و رعیت را نخواهی شناخت و توانگر را از کهتری که کفش و پوشش در بر نداشته تمیز نخواهی داد! به خداوند سوگند، که جدائی در میان نیست مگر بین آنان که به عهد و پیمان حق وفا نمودند و یا از فرمانش سرپیچی کردند.

۹۰- ایضاً، صص ۷۷. مضمون فارسی: ثروت هرگز دارای بینا را از آخرت روگردان نماید و مال دنیا نظر عالم دانا را از خداوند توانا برنگرداند.

۹۱- ایضاً، صص ۷۷-۷۹. کجاست حاکمی که شعاع آفتاب عالمتاب پهنه ملکش را در جهان روشن نمود و در خرج گزاران فروگزاری نکرد و اعتدالی روا نداشت... کجایند آنان که گنج‌ها از سخاویشان به لزه درآمد و دریاها از گشایش دست و همتشان به خشکی گرائید. کجاست آن که دستش به گناه آلوده شد و روی از وجه خدای رحمن برگرفت. کجاست کسی که لذات حیات را برگزید و به ثمرات شهوات دل بست... کجاست شاخسارهای پربراشان و خوشه برگ‌های گردن فرازشان و باغ‌های پرآذین و زیورشان... دریغا که به ژرف پستی‌ها سرنگون شدند و به پلیدی‌ها پیوستند. نه نامی از آنان باقی است و نه صدائی، نه امری و نه رمزی. آیا باور ندارند و خود شاهدند، و انکار می‌کنند و خود آگاهند. ندانم در کدام هامون سرگشته و حیرانند. آیا نمی‌بینند که ذهابشان را ایابی در پی نیست. تا چند آواره‌اند و تاکی در جستجوی رهنمون و چاره. به نشیب روند و به فراز آیند (کلمه جدل کردن و باور نداشتن ترجمه کلمه یمارون

است که در قرآن کریم، در سوره الشوری (۴۲)، آیه ۱۸ نازل گشته، قوله العظیم: «الان الذین یمارون فی الساعه لفی ضلالٍ مبین» یعنی آنان که در قیامت جدل و انکار می‌کنند در ضلالت و گمراهی‌اند.

۹۲- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۸۱-۸۲. مضمون فارسی: مردم مست و مدهوشند و از آفت آزارشان بی‌خبر، امیال خود را همواره بیفزایند و اله خود بدانند. گوئیا امر خدا را مسخره و بازیچه پنداشته‌اند و خود را پاکباز قلمداد نموده‌اند و در قلعه ایمنی در پناه دانند. گمانشان به خطاست و فردا آنچه را که انکار نموده‌اند مشاهده خواهند کرد.

۹۳- ایضاً، صص ۸۶-۸۷. مضمون فارسی: به زودی ید بیضاء الهی وسیله‌ای در این شب تیره و تار فراهم خواهد آورد و خداوندگار درب بزرگی برای این شهر خواهد گشود و در آن یوم مردم فوج فوج به مدینه الهی وارد خواهند شد... در آن وقت ناس سر از قبور بردارند و در باره آثارشان مورد مؤاخذه قرار گیرند. خوشا به حال آنان که بار سنگینی بر گردن ندارند چه که در آن روزکوه‌ها به حرکت آید و جمیع در محضر حق متعال مورد سؤال قرار گیرند. به درستی که عقوبت حق شدید است. (قسمت اول این مطلب اشاره به آیه شماره ۱۲ سوره النمل (۲۷) است که خداوند به حضرت موسی خطاب می‌فرماید: «و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء» یعنی دست در گریبان خود بر تا چون بیرون آوری پاک و پاکیزه و بی‌برص و مرض باشد. نگارنده)

۹۴- محمد علی فیضی، لثالی در خشان، ص ۴۱۴، حاوی زیارتنامه جمال مبارک به افتخار بدیع می‌باشد.

۹۵- ایضاً، ص ۳۹۴.

۹۶- حضرت بهاء‌الله، منقول از کتاب مائده آسمانی، گردآوری عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی

مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۲۵۰.

۹۷- محمد علی فیضی، لثالی در خشان، صص ۴۱۳-۴۱۴. مضمون فارسی: آیا او را چون بنده‌ای از بندگان

می‌پنداری؟ نه، قسم به خداوند مالک وجود. به جهت او زلزله تمام قبایل را در بر گرفت و ارکان ظلم و ستم مضطرب گشت و چهره نصرت و پیروزی از افق قدرت الهی روشن و نمایان گشت. آیا اسماء بدو دست خواهد یافت؟ نه، قسم به مالک آسمان‌ها، به درستی که به مقامی ارتقاء یافته که اذکار را بدو راهی نیست.